شعر و شاعری

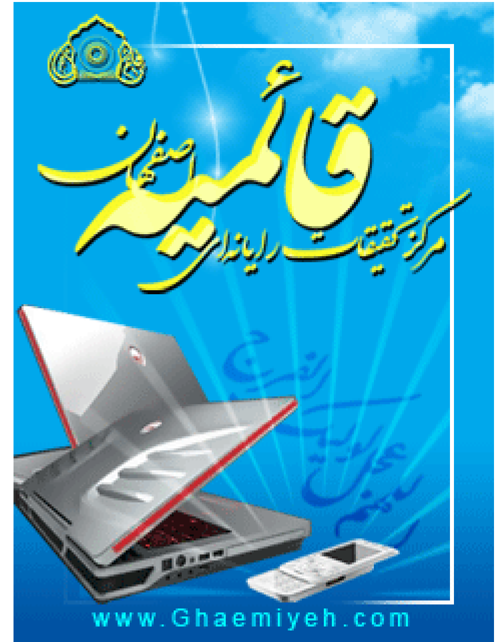
از دیدگاه قرآن و حدیث



گروه تحقیق: انور السادات مدرسی یزدی

مریم رجبی ، نور السادات مدرسی یزدی

با نظارت: دکتر محمد بهشتی


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www.Ghaemiyeh.com

شعر و شاعري از ديدگاه قرآن و حديث

مشخصات کتاب

سرشناسه : بيستوني محمد، - ۱۳۳۷
عنوان و نام پديدآور : شعر و شاعري از ديدگاه قرآن و حديث =Poem and poety in Quran and tradition/ با نظارت محمد بيستوني گروه تحقيق انوارالسادات مدرسي يزدي مريم رجبي نورالسادات مدرسي يزدي
مشخصات نشر : قم : بيان جوان ، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهري : [۱۹۹] ص ۱۱x۱۷ سم شابك : 964-8399-73-5
وضعيت فهرست نويسي : فهرستنويسي قبلي يادداشت : فهرست نويسي براساس اطلاعات فيپا
يادداشت : كتابنامه ص [۱۹۴- ۱۹۱]؛ همچنين به‌صورت زيرنويس موضوع : شعر -- جنبه‌هاي قرآني موضوع : شعر -- جنبه‌هاي مذهبي -- اسلام موضوع : قرآن در ادبيات فارسي موضوع : شعر -- احاديث شناسه افزوده : مدرسي يزدي انورالسادات ، محقق شناسه افزوده : رجبي مريم ، ۱۳۴۵-، محقق شناسه افزوده : مدرسي يزدي نورالسادات ، محقق رده بندي كنگره : BP۱۰۴/ش۶۶ ب۹ ۱۳۸۵
رده بندي ديويي : ۲۹۷/۱۵۹
شماره كتابشناسي ملي : م۸۵-۶۳۰۷

فهـرسـت مطـالـب

(197)

فهـرسـت مطـالـب

(198)

فهـرسـت مطـالـب

(199)

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه

مقدمه ناظر و ناشر :
مؤسسه قرآني تفسير جوان در راستاي توسعه فرهنگ انسان ساز قرآن كريم، تأسيس شده و در طول مدت 10 ساله فعاليت خود حدود يكصد اثر پژوهشي و تحقيقي را در موضوعات كاربردي قرآن كريم براي

نوجوانان و جوانان عزيز، تحقيق، تأليف و منتشر نموده است. براي اين منظور روش كار در كارگاهي تحت عنوان «كارگاه آموزشي روش تحقيق موضوعي از قرآن كريم» بِه علاقمندان در يك جلسه 4 ساعته آموزش داده

مي‌شود و پس از آن با تأمين منابع مطالعاتي و تحقيقاتي مورد نياز كه اكثرا توسط همين مؤسسه تأليف و منتشر شده است، علاقمندان را به انجام يك «پژوهش كاربردي قرآني» ترغيب نموده و آثار آن‌ها را پس از بهينه سازي و تكميل و تصحيح و ويراستاري، با درج نام گروه تحقيق، چاپ و منتشر مي‌نمايد. اثري كه هم اكنون در محضر آن هستيم، حاصل تـلاش سه نفر از خواهران قرآن پژوه و خوش سليقه شيرازي است كه به تناسب فضاي هنري آن‌ديار، تحت‌عنوان «شعر و شاعري از ديدگاه قرآن و حديث» تدوين و با حمايت اين مؤسسه چاپ و منتشر شده است. اميدوارم جوانان عزيز خصوصا دانشجويان فرهيخته، در اين اقدام خداپسندانه مؤسسه قرآني تفسير جوان مشاركت نموده و با تحقيق يك موضوع از قرآن متناسب با علاقه و رشته تحصيلي خود، سهمي را در معرفي زيبايي‌هاي اقيانوس بيكران قرآن كريم به خود اختصاص دهند.
(203)

دكتر محمد بيستوني

رئيس هيئت مديره مؤسسه قرآني تفسير جوان

اَلاِْهْداءِ

اِلي سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الأئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ الْمُكَرَّمينَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّةِاللّهِ فِيالأرَضينَ وَ وارِثِ عُلُوم
الأنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلينَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمَةِ وَ الْمُدَّخِرِ لاِحْياءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّينِ ،
الْحُجَّةِبْنِالْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا مُعِزَّ
الأَوْلِياءَوَيامُذِلَ الأعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الأرْضِوَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّـــرَّ في غَيْبَتِـــكَ وَ فِراقِـــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

متن تأييديه حضرت آيت اللّه خزعلي مفسّر و حافظ کل قرآن کريم

بسم اللّه الرحمن الرحيم
هر زماني را زباني است يعني در بستر زمان خواسته‌هايي نو نو پديد مي‌آيد که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتي و رسانه‌هاي بي‌سابقه خواسته‌ها مضاعف مي‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاري هريك در ديگري آرمان‌هاي گوناگون و خواسته‌هاي متنوع ظهور مي‌يابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر اين هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و اين خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه اميني با الغديرش و علامه طباطبايي با الميزانش. در اين ميان نسل جوان را بايد دست گرفت و بر سر سفره اين پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقاي دکتر محمد بيستوني رئيس هيئت مديره مؤسسه قرآني تفسير جوان به فضل الهي اين کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زباني ساده و بياني

(5)

شيرين، پيراسته از تعقيدات در اختيار نسل جوان قرار داده علاوه بر اين آنان را به نوشتن کتابي در موضوعي که منابع را در اختيارشان قرار داده دعوت مي‌کند. از مؤسسه مذکور ديدار کوتاهي داشتيم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسينم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بيشتر و توفيق افزوني برايشان خواستارم. به اميد آنکه در مراحل غيرتفسيري هم از معارف اسلامي درهاي وسيعي برويشان گشاده شود.
آمين رب العالمين .
21 ربيع‌الثاني 1425
21 خرداد 1383
ابـوالقاسم خزعلي

(6)

مقدمه

در بين افراد بشر كسي را نمي‌توان يافت كه به هنر علاقمند نباشد چون گرايش به هنــر يك امر فطــري اسـت و مثل بقيه امور فطــري نمي‌توان از آن صرفنــظر كــرد.
هنر معيار درك حيات است، آدمي به آن مي‌گرايد تا مدتي را از دغدغه‌هاي زندگي دنيوي بياسايد، هنر وجه مشترك تمام مردم دنياست و هركس با هر عقيده و مليتي به هنر علاقه‌مند بوده و مدتي خود را با آن سرگرم مي‌كند ، هنر مصاديق مختلفي دارد كه يكي از آنهــا شعـــر اســت.
شعر زبان احساس است. احساس را بيان و مجسم مي‌كند و از روح گوينده به روح شنونده منتقل مي‌سازد.
شعر هنري است كه شاعر با هنرمندي، الفاظ معمولي را با يك چينش خاص چنان كنار هم قرار مي‌دهد كه هم به مقصــودش رسيــده باشد و هم شنونــده آن را بفهمــد.
شعر چون خواسته دل است و از دل برمي‌آيد لاجرم بر دل مي‌نشيند. با توجه به اين كه

قرآن، اين كتاب آسماني براي همه جنبه‌هاي زندگي بشر دستورالعمل دارد، پس در اين امــر هم انسان‌ها را به حال خود واگذار نكرده است.
از آن جا كه شعر زائيده فكر و روح بشر است و شياطين و در رأس آنها ابليس براي انحــراف انسان‌هــا قسم خورده و بيكــار ننشته‌انــد پس يك شاعر نياز به راهنمايي و هدايت الهي دارد و اگر راه را از بيراهه بازنشناسد لاجــرم در مسيــر دام شيطــان قــرار خواهـد گرفــت و طعمه آنهــا خواهــد شـد.
پس چه نيكوست كه يك شاعر قبل از گام نهادن به وادي شعر همانگونه كه به سراغ موازين ادبي و علمي مي‌رود قدمي هم در راه موازين شرعي و عقلي بگذارد تا بتواند درست راه را طي كند و چه بسا كساني كه خداوند اين نعمت را در وجودشان قرارداده است بدليل آن كه بدون اطلاعات لازم طي طريق كرده‌اند دچار سرگرداني شده‌اند و اشعار آنان از معاني و محتواي قابلي برخوردار نيست.

شعر به معني دانستن، زيركي و توجه خاصّ است و در اصطلاح به كلام موزون و قافيه‌دار اطلاق مي‌شود،(1) راغب گويد: شاعر به علت فطنت و دقت شاعر ناميده شده و شعر در اصل نوعي از علوم دقيق است و در اصطلاح به معني كلام موزون و قافيه‌دار آمده است.
شعر بيشتر توأم با تخيّلات است كه در خارج مصداق حقيقي ندارند و شاعر بـــه قدرت خيـــال خويش آنهـــا را در قالـــب الفاظ ريخته است، عليهذا بايد شعر را كـــلام خيـال‌پرداز بگوئيم.
شعر به سخن منظوم يا كلام نيكو گفته مي‌شود، جمع آن «شاعر و شُعَراء»
1- لغت‌شنـــاســي قـــرآن كريـــم، محمـــد بيستونـــي، 83، تهـــران، بيـــان جـــوان، ص 612.

است كه به كسي گفته مي‌شود كه گوينده شعر، داننده شعر يا در يابنده آن باشد.(1)
شعر در لغت به معني فهم و در اصطلاح منطقي آنچه خيال‌انگيز است و در عرف اديبان كلامي است كه مخيّل، موزون و مقفّي باشد. بعضي معتقدند لفظ شعر معرب شير اســـت كه در لغـــت عبري به معني آواز و سرود مي‌باشد. بعضـــي آن را از شعـــور بـــه معنـــي دانستـــن بـــه حســـاب آورده‌انـــد.
صاحب قاموس اللغة گويد: اطلاق شعر بر اقوال منظوم به سبب شرف وزن و قافيه آن است. موضوع شعر انديشه و خيال و بيان تأثرات قلبي گوينده است. شعر زاده‌انفعالات و تأثّرات‌شاعر و تصور زنده‌جمال‌دل‌آراي طبيعت است. شعر
1- فرهنـــگ جامع عربي ـ فارسي مصور، جلد 2، احمد سيّاح، 1348، چاپ چهارم، ص 734 .

مشروط‌به‌وزن و قافيه‌نيست، بايدموجب‌انقباض‌وانبساط‌شودبه‌همين‌جهت وزن و قافيه‌ازلوازم‌تزئيني‌شعربه‌شمارمي‌رودمخصوصااگرشعربالحني خوش توأم باشدوتناسب‌حال و مقام و طرزبيان‌آن‌رعايت‌گرددااثرآن‌به‌مراتب‌قوي‌تراست.(1)
ادبيّات، بيان عالي مقصود بوسيله كلمات است و به شعر «نظم» و نثر تقسيم مي‌شود. شعر هم يا ميزاني است كه در آن رعايت كوتاهي و بلندي هجاها بعمل مي‌آيد و يا موزوني كه با ضرب منطبق مي‌گردد و يا هجائي مي‌باشد و همين وزن و ميزان كه مبناي موسيقي به شمار مي‌رود مايه

امتیاز از نثر است. «سوارس»(2) عقيده دارد شعر نوعي موسيقي است که در آن خیال مبدل به

1- شعر و موسيقي، ابوتراب رازاني، 1340، اداره‌کل‌نگارش وزارت‌آموزش و پرورش، ص 10 .

2- Swares.

تعریف شعر (11)

احساس مي‌شود، احساس را به خیال و خیال را به تجسم آنچه در طبیعت موجود است مبدل مي‌سازد. شاعر نخست بر اثر هیجاني مي‌اندیشد، فکر او را به عالم تخیّل مي‌کشاند، خیال به زیور تصور آراسته مي‌شود و این دو بر اثر وجدان و یا الهام موجب بروز کلماتي مي‌گردد که به واسطه وزن در زمره یکي از انواع شعر به شمار مي‌آید. (1)

شعـر در منطــق دو تعــریـــف مشهــور دارد:

ارسطو نخستین کسي است که از شعر سخن گفته است و در «بوطیقا»ي خویش بر آن است که کلام مخیّل شعر نام دارد و وزن و قافیه که صورت و قالب

1- شعروموسیقي، ابوتراب رازاني، 1340، اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش، ص 11.

(12) شعر و شاعري

شعر را تشکیل داده‌اند جزء ذاتي و ماهوي شعر نیستند و هم او با تفصیل این نظربین شعر و نظم فرق نهاده است. او بسیاري از سخنان منظوم را از جنس شعر نمي‌شمارد و اصل را در محتوا و مضمون جستجو مي‌کند، وزن و قافیه را بهایي‌چندان‌نمي‌دهد و معني‌شعر رامعتبرمي‌داند.

شیخ‌الرئیس ابوعلي سینا در منطق شفا به حکم تأثیرپذیري از محیط این تعریف را به نحو دیگري صورت مي‌دهد و مي‌گوید، شعر کلامي مخیّل است متشکّل از اقوال موزون و متساوي. این تعریف نشان مي‌دهد که «عرف جمهور» در منطقیــان برجستــه‌اي چون ابن‌سینــا نیز سیطــره یافته است. اشعاري که از شیخ‌الرئیــس به جــاي مانــده بـا تعریــف وي مطابــق و موافـــق اســت. (1)

1- شعــر و شاعري در آثار خواجه نصیرالدین، معظمه اقبالي، 1370، چاپ اول، تهران، وزارت فــرهنــگ و ارشـــاد اســــــلامـــــي، ص 65 .

تعریف شعر (13)

شعر به معني چکامه و سخن موزون و مقفّا است.

نزد علماي عرب کلامي را شعر گویند که گوینده آن پیش از اداي سخن قصد کرده باشد که کلام خویش را موزون و مقفّا ادا کند و چنین گوینده‌اي را شاعر نامند. ولي کسي که تنها قصد سخن گفتن را دارد و بدون اراده سخن او موزون و مقفّا ادا شود را نتوان شاعر گفت. چنان که در کلام

قرآن مجيد آياتي نازل شده كه مطابقت با بحور و اوزان عرضي دارد، مانند «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّي تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ» و جز آن كه چون موزون و مقفي بودن ارادي نيست آنها را شعر نتوان گفت. ازاين‌رو است كه درباره پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله آمده است «وَ ما عَلَّمْناهُ الشِّعْرُ وَ مايَنْبَغِي لَهُ»(1)اگرمنظورشاعردرگفتن‌شعربيان‌مراتب‌توحيدياترغيب وتحريض

1- 69 / يس .

بر مكارم‌اخلاق‌ازجهاد و عبادت و پاكدامني و يا مدح و ستايش پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله يا دگر اولياي‌خداباشد،شعر راحرج و اشكالي‌نباشدچنانكه‌اميرالمؤمنين‌علي عليه‌السلام و ديگر ائمه شعر مي‌گفتند.

نقل است كه چون آيه شريفه «وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ»(1) نازل شد حسان بن ثابت و تني چند از شعرا كه بيشتر شعرشان توحيد و تذكير و وعظ بود به نزد پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله آمدند و گفتند: اي پيامبر! تكليف ما با اين آيه چگونه مي‌شود؟ پيغمبر فرمود: مؤمن با شمشير و زبانش جهاد مي‌ورزد و اشعارش درباره جنگ با كفار و نكوهش آنان در حكم تيراندازي به كفار است. در تفسير

1- 224 / شعــــراء .

بيضاوي آمده است: چون بيشتر اشعار مقدماتش خيالات و افكار عادي از حقيقت و وصف زنان و ستايش اشخاص ناشايست و افتخارات بيهوده و هجو و تعرض به ناموس ديگران است اين آيه نازل گرديد و براي اين كه گويندگان صالـح از آن مستثنــي شــود در متمــم آن فرمـوده است: «اِلاَّ الَّذينَ ءَامَنُوا...» .

علي‌ابن جعفر مي‌گويد: از امام كاظم پرسيدم آيا رواست كه در مسجد شعر خوانده شود؟ فرمود: اشكالي ندارد. (1)

استــاد مرحــوم جلال‌الديــن همايــي در كتــاب صناعـات ادبـي مي‌نويسد: نظم در لغت به معني به هم پيوستن و در رشته كشيدن دانه‌هاي جواهر و در اصطلاح سخني است كه داراي وزن و قافيه باشد. يعني موزون و مقفّي كه مرادف آن‌را شعرگويند .(1)

1- معارف و معاريف. سيد مصطفي حسيني‌دشتي، جلد 6، چاپ‌دوم، 1376، چاپ حجت قم، ص273 .

شمــس الدين محمــد بن قيس رازي تعريفــي از شعــر به اين مضمون بـــدســـــت مي‌دهـــد :

بدان كه شعر در اصل لغت، دانش است و ادراك معاني به حدس صايب و انديشه و استدلال است و از روي اصطلاح سخني است انديشيده، مرتب معنوي، موزون متكرّر متساوي و حروف آخرين آن مانند يكديگر و در اين حد گفتند
1- شعر و شاعري در آثار خواجه نصيرالدين، معظمه اقبالي، 1370، چاپ اول، تهــران، وزارت فــرهنـــگ، ص 69 .
تعريف شعر (17)
مرتّب معنوي تا فرق باشد ميان شعر و هذيان و كلام نامرتب بي‌معني و گفتند موزون تا فرق باشد ميان نظم و نثر مرتب معنوي. و گفتند متكرّر تا فرق باشد ميان بيت ذو مصراعين و نيم بيت كه اقل شعر يك بيت تمام باشد چنانكه پيش از اين ذكر شد. و گفتند متساوي تا فرق باشد ميان بيتي تمام و ميان مصاريع مختلف هريك بر وزن ديگر. و گفتند حروف آخرين آن به يكديگر مانند باشد تا فرق باشد ميان مقفّي و غير مقفّي كه سخن بي‌قافيه را شعر نشمرند اگرچه موزون باشد. (1)
از نظر خواجه نصير شاعر كسي است كه توانايي انتقال احساسات، عواطف و تخيّــلات خود را داشته باشد آن هم در صورت قالبي مناسب و شايسته. خــواجــه طوســي بــراي شعــر چهــار وجـــــه را تعــريـــــف مـــي‌كنـــــد:
1- شعر و شاعري در آثار خواجه نصيرالدين، معظمه اقبالي، 1370، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ، ص 70 .
(18) شعر و شاعري
از نظر محققان متأخّر و ابن سينا: شعر كلامي است مخيّل، مؤلف از اقوال موزون مقفّي .
از نظر عرف متأخــران يا عرف جمهــور: شعر كلامــي است موزون و مقفّي.
از نظر عرف منطقي و خاص: شعر كلامي است مخيّل هرچنــد موزون نباشد.
و بالاخــره از نظــر منطقيان: شعــر كــلامــي اسـت مخيّــل و مـــوزون. (1)
از نظر خواجه كلامي كه مشخصات زيرا را داشته باشد هرچند در عرف شعر خوانده شود شعر نيست: 1 ـ دروغ سرايي، 2 ـ هذيان‌بافي، 3 ـ نظم و وزن و
1- شعر و شاعري در آثار خواجه نصيرالدين، معظمه اقبالي، 1370، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ، ص 74 .
تعريف شعر (19)
قافيه‌دار خالي‌ازخيال‌انگيزي .(1)

يكي از بهترين تعاريفي كه در دوره معاصر از شعر صورت گرفته در لغتنامــه دهخـدا آمـده است:
فرق ميان شعر و نظم آن است كه موضوع شعر عارضه مضموني و معنوي كلام است در حالي كه موضوع نظم عارضه ظاهري كلام است. به عبارت ديگر موضــوع شعر در احساس‌انگيــز بودن و مبيّــن تأثيــرات بي‌شائبــه شاعـربــودن خلاصه مي‌شود ولــي نظم فقــط سخن موزون مقفّــي اســت. (2)

آناتول فرانس مي‌گويد: درست است كه اشعار و قصص دوره جاهليت ملل، خيلي با موازين عقل و منطق جور نيست ولي به همين دليل زيبا و جذاب است. يعني فقط چيزهاي نامعقول، يعني چيزهايي كه مخالف عقل و منطق هستند مطبوع و خوشايند و زيبا مي‌شوند. (1)
آناتول فرانس نويسنده معروف و بزرگترين استاد ادب قرن اخير فرانسه است كه به او سلطان نثر فرانسه لقب داده‌اند در سال 1921 به اخذ جايزه نوبل بزرگترين جايزه ادبي جهان موفق شد. سال بعد به دليل آن كه در نوشته‌هايش با نيــش و كنايــه به مذهــب و روحانيــت حمله كرده بود چاپ نوشته‌هايش تحريم شد. (1)
1 و 2 - شعر و شاعري در آثار خواجه نصيرالدين، معظمه اقبالي، 1370، چاپ اول، تهران، وزارت فــرهنــگ، ص 75 و 83 .
1- شعــر و شاعــري در آثار خواجه نصيــرالديــن، معظمه اقبالــي، 1370، چاپ اول، تهـــران، وزارت فـــرهنـــگ، ص 85 .

سيــد محمــود سجـادي در مقاله خود چنين مي‌نويسد:
شعر تابع زبان است و نيز مجموعه‌اي از اصوات و كلمات و عبارات. كلمه‌ها ابزار اصلي زبانند و اساسي‌ترين عامل ارتباطي انسان‌ها. (2)
و نيز رضا چهرقاني برچلويي در مقاله خود معتقد است:
هنر و در رأس آن شعر تنها توصيف، تقليد يا حتي محاكات طبيعت نيست،
1- اطلاعات عمومي سخن،مهدي‌يداللهي،1373،چاپ‌اول، تهران،انتشارات علمي، ص 481.
2- فصلنامــه شعــر، شماره 35، حوزه هنــري، بهــار 1383، ســال دوازدهم، تهران، انتشارات سوره مهر، ص 30 .

بلكه نوعي عصيان در برابر واقعيت موجود و بازآفريدن حقيقت مفقود است. البته شعر و هنر هر چه فاصله خود را از واقعيت بيشتر كند هنري‌تر است و بسياري از آرايه‌هاي ادبي به خصوص در حيطه بيان بر همين اصل «ايجاد فاصلــه از واقعيت» بنا شده‌اند. (1)

و بالاخره اين كه شعر تعاريف متعددي دارد و نمي‌توان فقط يك تعريف را مبنا قرار داد در يكي از تفاسير درباره شعر چنين آمده است:

شعر سجع و قافيه دارد، شعر زائيده تخيلات است، بهترين شعر آن است كه اغراق‌آميز باشد و اغراق دروغ است. كه گفته‌اند:

در شعر مپيچ و در فن او چون اكذب اوست احسن او.(2)

1- فصلنامه شعر، شماره 35، حوزه هنري، بهار 1383، سال دوازدهم، تهران، انتشارات سوره مهر، ص 26 .

2- حجة التفاسير، جلد 6، ص 11 .

تعريف شعر (23)

امام علي عليه‌السلام در پاسخ به اين سؤال مرد شامي كه نخستين بار چه كسي شعر گفت فرمودند: آدم عليه‌السلام . پرسيد: چه شعري گفت؟ حضرت فرمود: وقتي از آسمان به زمين آمد و خاك آن و گستردگي و هوايش و كشته شدن هابيل به دست قابيل را ديـــد گفت:
تَغَـيَّرَتِ الْبِلادُ وَ مَنْ عَلَيْها سرزمين‌ها و ساكنان آنها دگرگون شده است
فَوَجْهُ الْاَرْضِ مُغْبَرٌّ قَبيحٌ و روي زمين غبارآلود و زشت گشته است
تَغَـيَّرَ كُلُّ ذِي لَوْنٍ وَ طَعْمٍ هر آنچه رنگ و بويي دارد تغيير كرده است
وَ قَلَّ بَشاشَةُ الْوَجْهِ الْمَـلِيحِ و شادي چهره نمكين كم شده است (1)
1- ميـزان الحكمه، جلد 6، محمد محمدي ري شهري، 1381، چاپ سوم، قم، دارالحديث، ص 2767 .

البته با اين همه تعريف از شعر و مقام شاعر و يا تكذيب آن آنچه را كه خداوند در قــرآن كريــم ذكــر كــرده اســت اصلي‌تريــن و برتريــن معيــار اســت ؛ در آيات مختلفي خداوند مبناي شعر درســت يا نادرســت و شاعر اينگونه اشعــار را معــرفــي كــرده اســـت، در آيــه 69 ســوره يــس مي‌فــرمــايــد:
«و ما هرگز شعر به او نياموختيم، شايسته او نيست، اين تنها ذكر و قرآن مبيــن است» .
تفسير: او شاعر نيست، او انذاركننده زندگان است. يكي از رايج‌ترين اتهاماتي را كه براي پيامبــر اســلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مطرح مي‌كردند عنوان كرده و سپس پاسخ دندان شكن و آموزنده به آن مي‌دهد و آن اتهام شعر و شاعري است. چرا پيامبر را به چنيــن موضوعــي متهــم مي‌كردنــد در حالـي كه او هرگــز شعر نسروده بود ؟

اين به خاطر آن بود كه جاذبه و نفوذ قرآن در دل‌ها براي همه‌كس محسوس بود و زيبايي‌هاي لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن قابل انكار نبود، حتي خود مشركان چنان مجذوب آهنگ و بيان قرآن مي‌شدند كه گاه شبانه و به طور مخفيانه به نزديكي منزلگاه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند. چه بسيار كساني كه با شنيدن چند آيه از قرآن شيفته و دلباخته آن مي‌شدند و در همان مجلس اسلام اختيار مي‌كردند و به آغوش قرآن پناه مي‌بردند. اين‌جا بود كه براي توجيه اين پديده بزرگ و اغفال مردم از اين وحي آسماني زمزمه شعر و شاعري پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را در همه جا سردادند كه اين خود اعترافي بود ضمني به نفوذ فوق‌العاده قرآن! اما چرا شايسته پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نيست كه شاعــر باشد؟ به خاطــر اين كه خط وحــي از خط شعـر كاملاً جداست، زيرا:

(26) شعر و شاعري

1 ـ معمولاًسرچشمه‌شعرتخيّل و پنداراست،شعربيشتربربال و پرخيال‌سوار مي‌شودوپروازمي‌كنددرحالي‌كه‌وحي‌ازمبدأهستي‌سرچشمه‌مي‌گيرد و بر محور واقعيت‌هامي‌گردد.

2 ـ شعــر از عواطــف متغيــر انسانــي مي‌جوشــد و دائما در حال دگرگونــي اســت در حالــي كه وحــي بيانگر حقايق ثابت آسمانــي مي‌باشــد.

3 ـ لطف شعر در بسياري از موارد در اغراق گويي‌ها و مبالغه‌هاي آن است تا آن جا كه گفته‌انــد: اَحْسَنُ الشِّعْرِ اَكْذَبُهُ. در حالــي كه در وحــي جز صداقت چيـــزي نيســـت.

4 ـ شاعر در بسياري از موارد به خاطر زيبايي‌هاي لفظ ناچار است خود را تسليم الفاظ كنــد و دنبالــه‌رو آن باشــد و چه بسا حقايقي كه در اين ميان پايمــال مي‌گـردد.

دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (27)

5 ـ و سرانجام به تعبير زيباي يكي از مفسران شعر مجموعه شوق‌هايي است كه از زمين به آسمان پرواز مي‌كند، اما وحي مجموعه حقايقي است كه از آسمان به زمين نازل مي‌گردد و اين دو كاملاً با هم متفاوتند.

در اين‌جا لازم است براي شاعراني كه در خط اهداف مقدسي گام برمي‌دارند و از عوارض نامطلوب شعر خود را بركنار مي‌سازند حساب جداگانه‌اي بازكنيم و ارزش مقام و هنر آن‌ها را فراموش نكنيم ولي به هر حال طبيعت غالب شعر آن است كه گفته شد. ولي به هر حال پيامبر

نمي‌تواند شاعر باشد و هنگامي كه مي‌گويد: خدا به او تعليم شعر نداد مفهومش اين است كه از شعر بركنار است چرا كه همه تعليمات به ذات پاك خدا برمي‌گردد. جالب اين كه در تواريخ و روايات كرارا نقل شده كه هر وقت پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌خواست به شعري تمثّل جويد و آن را شاهد سخن قرار دهد آن را درهم مي‌شكست تا بهانه‌اي بدست دشمن

نيفتد، چنان‌كه روزي پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌خواست اين شعر معروف عرب را بخواند:

سَتُبْـدِي لَـكَ اَيّـام مـا كُنْـتُ جـاهِـلاً وَ يَـأْتِيـكَ بِالْاَخْبـارِ مَـنْ لَـمْ تَـزود.

به زودي ايام حقايقي را براي تو آشكار مي‌كند كه از آن آگاه نبودي و اخباري را كسانـي براي تـو مي‌آورند كه زاد و توشـه‌اي بـراي آنهـا تهيّـه نديـده‌اي.

پـس ايشـان هنگامـي كه مي‌خواسـت شعـر فـوق را بخوانـد فـرمـود:

يَأْتِيـكَ مَـنْ لَـمْ تَـزودُ بِـالْاَخْبـارِ... و جملـه را پـس و پيـش فـرمـود. (1)

در ذيـل آيـه 69 سـوره يـس در تفسيـر الميـزان آمـده اسـت:

ما به او شعر نياموختيم و لازمه اين نفي آن است كه آن جناب هيچ

1- تفسيـر نمونـه، جلـد 18، آية‌اللّه مكـارم شيـرازي، تهران، دارالكتب اسلاميه، ص 438 .

سررشته‌اي از شعر نداشته باشد نه اين كه شعر بلد باشد ولي از گفتن امتناع بورزد براي اين كه مثلاً خدا او را از اين كار نهي كرده باشد و نه اين كه بخواهد بفرمايد قرآن شعر نيست، هرچند رسول اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله شعر هم بلد باشد. پس جمله مزبور مي‌خواهد جلو يك امر احتمالي را بگيرد و مي‌خواهد بفرمايد: خداي سبحان رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را از گفتن شعر منزه داشته است. حاصل آن اين است كه: خيال نكنيد كه ما به وي شعر نياموخته‌ايم نقصي براي اوست بلكه براي او كمال و مايه بلندي درجه و نزاهت ساحت اوست، نزاهت از ننگي كه متخصصين اين فن دارند كه با الفاظ معاني را آرايش داده و با تخيلات شعري معاني را تزيين مي‌كنند. آن هم تخيلات كاذب، كه هر دروغش هر چه دقيق‌تر باشد شعرش مليح‌تر و دلپسندتر مي‌شود. و نيز كلام خود را طبق آهنگ‌هاي موسيقي درمي‌آورند تا در گوش خوش‌تر آيد و چنين كاري

شايسته مقام رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نيســـــت. (1)

صاحــب تفسيــر انــوار درخشــان ذيــل ايــن آيــه چنيــن آورده اســت: پروردگار هرگز به او افسانه‌سرايي نياموخته يا اين كه معاني چندي را به صورت افسانه و تخيّل درآورد تا موردپسند كوتاه‌نظران گردد و همچنين مقام رسول منزه از آن است كه سخنان او براساس افسانه باشد و كلام شعري مبني بر تكلّف و نظر به وزن و قافيه دارد گرچه ازنظر حقيقت براساس متكي نباشد. (2)

آورده‌اند كه كفار مكه چون قرآن را بر اسلوب غريب و تركيبي بديع و نظمي

1- تفسير الميزان،جلد17،ترجمه‌سيدمحمدباقرموسوي‌همداني،قم،انتشارات‌اسلامي، ص161.

2- الانوار درخشان في تفسير القرآن، جلد 13، سيد محمد حسيني همداني، تهران، كتابفروشي لطفي، ص 406 .

عجيب ديدند گفتند محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله شاعر است. خداوند فرمود: ما به او شعر نياموختيم و شعر گفتن او را نسزد و نظم قرآن بر شاعري دلالت نمي‌كند زيرا شعر كلام مقفي و موزن است و قرآن نه بر اين طريق و نه بر قانون شعر است. و صحيح نيست كه قرآن شعر باشد زيرا كه نظم او مانند نظم هيچ شعر نيست و در آثار آمده كه آن حضرت هرگاه بيتي بر سبيل تمثيل ادا فرمودي به وجهي كه از سمــت وزن منحــرف شود بر زِبانش جاري مي‌گشت. چنانكه نوبت فرمودند:

كَفَي الاِْسْلامُ وَ الشَّيْبُ لِلْمَرْءِ ناهِيا گفتنــد: يا رســول‌اللّه قائـل چنين گفته كه:

كَفَي الشَّيْبُ وَ الاِْسْلامُ لِلْمَرْءِ ناهِيا حضرت خواست كه به اين طريق بخواند زبان مباركش بر اين وَتيرَه (1) جاري شد و بعد از آن فرمود: شعر خواندن كار من نيســـــت.

1- نوع .

حكمت اين كار آن است كه شبهه‌اي در دل مردمان ايجاد نشود كه قدرت او بر نظم قرآن و فصاحت و بلاغت آن از قوت فطانتي است كه در شاعري دارد. و از عايشه روايت شده است كه دشمن‌ترين كلام نزد رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله شعر بود و آن اشعاري كه حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله از آن متأذّي مي‌شد شعرهايي بود كه متضمن هجاي اهل اسلام بود و سخنان باطل ولي اشعاري كه منطوي بود بر موعظه و

نصيحت و محتوي بر توحيد و منقبت، بسيار دوست داشتني بود و مردمان را بر آن تحريص مي‌فرمود و پيوسته حسان بن ثابت را در شعر ترغيب مي‌كرد و مي‌فرمود:
اي حسان! هميشه تأييد و قوت خواهي يافت به روح‌القدس كه جبرئيل است يا
دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (33)
ساير مقرّبان درگاه ملك جليل مادامي كه به زبان خود ما را ياري مي‌دهي. مراد اشعاري است كه متضمن ثناخواني و مدح گستري حق سبحانه و حضرت رسالت صلي‌الله‌عليه‌وآله باشد و مشتعل بر موعظه و نصيحت، چه قرآن بر همين مضمون وارد شـــــده. (1)
در جـــاي ديگــــر قـــــرآن از زبـــان مشــركـــان مــــي‌گـــويــــد:
وَ يَقُولُونَ اَئِنّا لَتارِكُوا الِهَتِنا لِشاعِرٍ مَجْنُونٍ و پيوسته مي‌گفتند: آيا ما خدايان را به خاطر شاعر ديوانه‌اي رها كنيم؟(2) تفسير: شاعرش مي‌ناميدند چون سخنانش آنچنان دردل‌ها نفوذ داشت و عواطف انسان‌ها را همراه خود مي‌بــرد كه گويــي موزون‌ترين اشعار را مي‌سرايد در حالي كه گفتارش ابدا شعر نبود. (1)
1- تفسير منهج الصادقين ،جلد 7، ملا فتح‌اللّه كاشاني، تهران، كتابفروشي اسلاميه، چاپ دوم، ص 495 .
2- 36 / صافّات .
(34) شعر و شاعري
وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شاعِرٍ قَليلاً ما تُؤْمِنُونَ و قرآن شاعري نيست اما كمتر ايمان مـي‌آوريد.(2)
تفسير: نسبت به شاعر و كاهن به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌داند و قرآن در جواب آن‌ها مي‌فرمايد: اين گفته شاعري نيست و گفته كاهني نيست اما كمتر ايمان مي‌آوريد.
به پيامبر نسبت كهانت مي‌دادند چرا كه كاهنان كساني بودند كه بر اثر ارتباط با جنّ و شياطين گاه بعضي از اسرار غيب را بازگو مي‌كردند و مخصوصا كلمات خود را با سجع و جمله‌بندي‌هاي موزون همراه مي‌ساختند و از آنجا كه
1- تفسيــر نمونــه، جلــد 19، آيةاللّه مكــارم شيــرازي، تهــران، دارالكتب اسلاميه، ص 46 .
2- 41 / حاقّه .
دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (35)
قرآن هم داراي خبرهاي غيبي است و نيز نظم مخصوصي دارد اين تهمت را به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌زدند در حالي كه تفاوت ميان اين دو از زمين تا آسمان است. بعضي در شأن نزول اين آيات نقل كرده‌اند كه اولين

كسي كه نسبت شعر و شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله داد، ابوجهل بود و آن كسي كه نسبت كهانت به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله داد عُتبه بود و ديگران هم بدنبال آن‌ها اين تهمت‌ها را تكرار مي‌كردند.
درست‌است‌كه‌الفاظ‌قرآن‌هماهنگي‌ونظم‌زيبايي‌دارد كه گوش را نوازش و روح را آرامش مي‌بخشد اما اين نه ارتباطي با شعر شاعران دارد و نه با سَجع كاهنان.
شعر معمولاً زائيده تخيلات و بيانگر احساسات برافروخته و هيجانات عاطفي است و به همين دليل فراز و نشيب و افت و خيز فراوان دارد، در حالي كه قرآن در عين زيبايي و جذابي كاملاً مستدل و منطقي و نيز محتوايي عقلاني دارد و اگر گهگاه پيشگويي‌هايي از آينده كرده اين پيشگويي‌ها اساس قرآن را تشكيل نمي‌دهـد و تـازه بـرخـلاف خبرهـاي كاهنـان همه قريـن واقعيـت اسـت.
(36) شعر و شاعري
بنابراين قرآن نه شعر است و نه كهانت، نه ساخته فكر پيامبر است و نه گفته جبرئيل بلكه سخن خداست كه به وسيله پيك وحي بر قلب پاك پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نازل شده و همين‌تعبيربامختصري تفاوت در يازده مورد از قرآن مجيد آمده است. (1)
سيـد ابراهيـم بروجردي در تفسيـر خود ذيل آيه 41 سوره حاقه مي‌فرمايد:
در اين آيه پروردگار پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را منزه فرمود از شعر و كهانت چون برخي حضرتش را شاعر و بعضي او را كاهن مي‌ناميدند، در صورتي كه شعر كلام موزون و مقفّي است و قرآن موزون و مقفّي نيست و انديشه نكردند كه هركـس اين سخنـان را از آنهـا بشنـود آنـان را تمسخـر مي‌كنـد.
1- تفسير نمونه، جلد 14، آية‌اللّه مكارم شيرازي، تهران، دارالكتب اسلاميه، ص 478 .
دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (37)
كاهن آن است كه ادعا مي‌كند مرا از جنّ رفيقاني هست كه از غيب و غايب خبر مي‌دهند مرا. خداوند در جواب ايشان فرمود: اين قرآن به وحي و القاء جن و شياطيـن نيست بلكـه از جـانـب خـداي جهـانيـان فـرود آمـده اسـت. (1)
شايد بتوان گفت محكم‌ترين آياتي كه درباره شعرا و سروده‌هاي آنان در قرآن آمده است آيات آخر سوره شعراء هستند كه خداوند در آن آيات مي‌فرمايد:
وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُنَ (پيامبر شاعر نيست) شعرا كساني هستند كه گمراهان از آنان پيروي مي‌كنند .(2)

اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ في كُلِّ وادٍ يَهيمُونَ آيا نمي‌بيني آن‌ها در هر وادي سرگردانند ؟ (3)
1- تفسيـر جامـع، جلد 7، سيد ابراهيـم بروجـردي، تهـران، انتشـارات صـدر، ص 235 .
2- 224 / شعراء .
3- 225 / شعراء .
(38) شعر و شاعري
وَ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُـونَ و سخنانـي مي‌گوينـد كه عمـل نمي‌كننـد . (1)
اِلاَّ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللّهَ كَثيرا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُالَّذينَ ظَلَمُوا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ مگر كساني كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام مي‌دهندو ياد خدا بسيار مي‌كنند و به‌هنگامي‌كه موردستم واقع‌مي‌شوند به دفاع از خويشتن (مؤمنان) برمي‌خيزند (و از ذوق شعري خود كمك مي‌گيرند) و به زودي آن‌ها كه ستم كردند مي‌دانند كه بازگشت‌شان به كجـــاست .(2)
شعرا كساني هستند كه گمراهان از آنان پيروي مي‌كنند. آيا نمي‌بيني آن‌ها
1- 226 / شعراء .
2- 227 / شعراء .
دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (39)
در هر وادي سرگردانند؟ و سخناني مي‌گويند كه عمل نمي‌كنند. مگر كساني كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام مي‌دهند و بسيار ياد خدا مي‌كنند و به هنگامي كه مورد ستم واقع مي‌شوند برمي‌خيزند (و از ذوق شعري خود كمك مي‌گيرند) و به زودي آن‌هـا كه ستم كرده‌انـد مي‌دانند كـه بازگشتشـان بـه كجاسـت.(1)
تفسير: اين آيات بار ديگر به بحث آيات قبل پيرامون تهمت دشمنان به پيامبر مي‌پردازد درباره اين كه قرآن القائات شياطين است! و با بياني رسا و كوبنده مجددابه‌آن‌ها پاسخ‌مي‌دهد.
مي‌فرمايد: آيا به شما خبر دهم شياطين بر چه كسي نازل مي‌شوند؟ آن‌ها بر هر دروغگوي گنه‌كار نازل مي‌شوند. شياطين آنچه را مي‌شنوند توأم با دروغ‌هاي بسيار به دوستان خود القاء مي‌كردند و اكثرشان دروغگو هستند.
1- 224 ـ 227 / شعـــــــراء .
(40) شعر و شاعري
كوتاه سخن اين كه: القائات شيطاني نشانه‌هاي روشني دارد كه با آن نشانه‌ها مي‌توان آن را بازشناخت. شيطان وجودي است ويرانگر، موذي و مخرّب. القائات او در مسير فساد و تخريب است و مشتريان او دروغگويان گنه‌كارند. هيچ‌يك از اين امور در مورد قرآن و آورنده آن منطبق نيست و

كمترين شباهتي با آن ندارد.
مردم آن محيط راه و رسم پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را در صدق و امانت و صلاح شناخته بودند، محتواي قرآن نيز چيزي جز دعوت به توحيد و حق و عدالت و اصلاح در تمام زمينه‌ها ندارد بنابراين شما چگونه آن را متهم به القائات شيطان مي‌كنيد؟ منظور از «اَفّاك اَثِيم» همان كاهناني بودند كه با شياطين ارتباط داشتند و شياطين گاه از طريق استراق سمع سخنان حقّي از فرشتگان مي‌شنيدند و با اباطيل فراواني مي‌آميختند و به كاهنان منتقل مي‌ساختند، آن‌ها نيز دروغ‌هايي بر آن نهاده و به مردم مي‌گفتند و در كنار يك سخن راست ده‌ها دروغ مي‌بافتند،
دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (41)
مخصوصا بعد از نزول وحي و محروم گشتن شياطين از صعود به آسمان‌ها و استراق سمع آنچه را به كاهنان القاء مي‌كردند مشتي دروغ و اراجيف بود با اين حال چگونه مي‌شد محتواي قرآن را با آن مقايسه كرد؟ و پيامبر راستگو را با مشتــي كاهنــان كــذّاب افّـــاك سنجيـــد ؟
در آيه بعد به پاسخ يكي ديگر از تهمت‌هاي كفار به پيامبر اسلام مي‌پردازد كه او را شاعـــر مي‌خواندند و گـــاه او را ديوانه !
قرآن در اين آيه با بياني بسيار منطقي مي‌گويد: خط مشي پيامبر از خط شعر جداست شعرا در عالم خيال و پندار حركت مي‌كنند و او در عالمي مملو از واقع‌بيني براي نظام بخشيدن به جهان انساني.
شعراء غالبا طالب عيش و نوشند و در بند زلف و خال يار، مخصوصا شاعراني كه در آن عصر و در محيط حجاز مي‌زيستند چنان‌كه از نمونه
(42) شعر و شاعري
اشعارشان پيداست. به همين دليل شعراء كساني هستند كه گمراهان از آن‌ها پيروي مي‌كنند. آن‌ها غرق پندارها و تشبيهات خويشند حتي هنگامي كه قافيه‌ها آن‌ها را به ايــن سمـــت و آن سمـــت بكشاند، در هر وادي ســـرگـردان مي‌شوند.
آن‌ها غالبا در بند منطق و استدلال نيستند و اشعارشان از هيجاناتشان تراوش مي‌كند و اين هيجانات و جهش‌هاي خيالي هر زمان آنان را به وادي ديگـــري ســـــوق مي‌دهـــد.
هنگامي كه از كسي راضي و خشنود شوند او را با مدايح خود به اوج آسمان‌ها مي‌برند هر چند مستحق قعر زمين باشد و از او فرشته‌اي زيبا مي‌سازند هر چند شيطان لعيني باشد، و هنگامي كه از كسي برنجند چنان به هجو او مي‌پردازند كه گويي مي‌خواهند به اسفل السافلينش بكشانند هر چند موجودي آسماني و پاك باشد.
دليل اتهام شاعري به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (43)
آيا محتواي حساب شده قرآن با زمينه‌هاي فكري شاعران مخصوصا

شاعران آن محيط كه كاري جز وصف شراب و جمال معشوق و خط يار و مدح قبيله‌هاي مورد نظر و ذم و هجو دشمنان نداشتند هيچ شباهتي دارد؟ به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم اهل سخند نه عمل. لذا در آيه بعد مي‌فرمايــد: آيا نمي‌بينــي كه آن‌ها سخنـانـي مي‌گــوينــد كه عمــل نمي‌كننــد .

امّا پيامبران اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله سرتا پا عمل است و حتي دشمنان او وي را به عزم راسخ و استقامت عجيبش و اهميت دادن به جنبه‌هاي عملي مسائل مي‌ستايند. شاعر كجا و پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله كجا؟

از جمع بندي بيانات فوق چنين استفاده مي‌شود كه قرآن سه نشانه براي اين گروه از شعرا بيان كرده است. نخست اين كه پيروان آن‌ها گروه گمراهانند و با الگوهاي پنداري و خيالي از واقعيت‌ها مي‌گريزند، ديگر آن كه مردمي بي‌هدفند و خط فكري آن‌ها به زودي دگرگون مي‌شود و تحت تأثير هيجان‌ها به آساني تغيير مي‌پذيرند، سوم اين كه آن‌ها سخناني مي‌گويند كه به آن عمل نمي‌كنند حتــي در آن جــا كه واقعيتــي را بيــان مي‌دارنــد خــود مــرد عمــل نيستنــد.

(44) شعر و شاعري

اما هيچ‌يك از اين اوصاف سه‌گانه بر پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله تطبيق نيم كند او درست نقطه مقابل اين حرف‌هاست.

ولي از آن جا كه در ميان شاعران افراد پاك و هدفداري پيدا مي‌شوند كه اهل عمل و حقيقتند و دعوت كننده به راستي و پاكي (هرچند ازاين قماش شاعران در آن محيط كمتر يافت مي‌شد) قرآن براي اين كه حق اين هنرمندان با ايمان و تلاشگران صادق ضايع نگردد با يك استثناء صف آن‌ها را از ديگران جدا كرده مي‌گويــد: مگــر كسانــي كــه ايمــان آورده و عمــل صالــح انجــام داده‌انــد.

شاعراني كه هدف آن‌ها تنها شعر نيست بلكه در شعر هدف‌هاي الهي انساني را مي‌جويند، شاعراني كه در اشعار غرق نمي‌شوند و از خدا غافل نمي‌شوند بلكه خدا را بسيار ياد مي‌كنند و اشعارشان مردم را به ياد خدا وامي‌دارد و به هنگامي كه مورد ستم قرار مي‌گيرند از اين ذوق خويش براي دفاع از خويشتن و مؤمنان به پامي‌خيزند و اگر با اشعارشان به هجو و ذم گروهي مي‌پردازند به خاطر اين است كه از حق در برابر حمله و هجوم شعري آنان دفاع مي‌كنند و به اين ترتيب چهار صفت براي اين شاعران با هدف بيان كرده است: ايمان، عمل صالح، بسيار به ياد خدا بودن و در برابر ستم‌ها به‌پاخاستن و از نيروي شعر براي دفع آن كمك گرفتن. (1)

1- تفسيــر نمونــه، جلــد 15، آيةاللّه مكــارم شيــرازي، تهران، دارالكتب اسلاميه، ص 375 .

چرا پيامبر را متهم به شعر مي‌كردند ؟

طبق شواهد قرآني يكي از تهمت‌هاي رايج نسبت به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شعر و شاعري بود، آن‌ها به خوبي مي‌دانستند كه قرآن كمترين شباهتي به شعر ندارد نه از نظر ظاهر، يعني وزن و قافيه شعري و نه از نظر محتوا، تخيّلات تشبيهات و تغزلات شاعرانه. ولي آن‌ها چون جاذبه فوق‌العاده قرآن را در افكار مردم مي‌ديدند و آهنگ دلنشين آن را در درون جان خويش احساس مي‌كردند براي پرده افكنـــدن بر اين نور الهـــي گاه آن را سحر مي‌ناميدند چرا كه نفوذ مرموز در افكـــار داشـــت و گـــاه شعـــر مي‌خوانـــدنـــد چـــرا كه دل‌هـــا را تكـــان مـــي‌داد و بـــه همراه خـــود مي‌بـــــرد!
آن‌هـــا در حقيقت مي‌خواستنـــد مذمت كنند اما با اين سخن مدح مي‌كردند و
چرا پيامبر را متهم به شعر مي‌كردند (47)
اين گفتـــارشـــان سنـــد زنده‌اي بـــود بـــر نفـــوذ خارق‌العـــاده قـــرآن در افكار و دل‌ها.

ارزش شعـر

بدون شك ذوق شعر و هنر شاعري مانند همه سرمايه‌هاي وجودي انسان در صورتــي ارزشمنــد است كه در يك مسيــر صحيح به كار افتد و از آن بهره‌گيري مثبت و سازنده شود، اما اگر به عنوان يك وسيله مخرّب براي ويران كردن بنيان اعتقاد و اخلاق جامعه و تشويق به فساد و بي‌بند و باري مورد استفاده واقع شود و يا انسان‌ها را به پوچــي و بيهــودگي و خيــال‌پــروري ســوق دهد يا تنهــا يك سرگرمــي بي‌محتــوا تلقـي گــردد بـــي ارزش و حتــي زيانبار است. (1)

1- تفسيــر نمونــه، جلــد 15، آيةاللّه مكــارم شيــرازي، تهران، دارالكتب اسلاميه، ص 381 .

ارزيابي اسلام در اين زمينه روي هدف‌ها و جهت‌گيري‌ها و نتيجه‌ها است.
به گفته اميرمؤمنان عليه‌السلام هنگامي كه گروهي از يارانش در يكي از شب‌هاي ماه مبـارك رمضـان به هنگـام افطـار سخن به شعـر و شاعـران كشيدند آن‌ها را مخـاطـب سـاختـه فـرمـود:
«اِعْلَمُوا اِنّ مِلاكَ اَمْرِكُمُ الدِّينُ وَ عِصْمَتُكُمُ التَّقْوي وَ زِينَتُكُمُ الْاَدَبُ وَ حَصُونُ اَعْراضِكُمْ» بدانيد ملاك كار شما دين است و مايه حفظ شما تقوي است. زينت شمـا ادب و دژهـاي محكـم آبـروي شمـا حلـم و بـردبـاري اسـت.
اشاره به اين كه «شعر وسيله‌اي است» و معيار ارزيابي آن هدفي است كه شعر در راه آن به كار گرفته مي‌شود. امّا متأسفانه در طول تاريخ ادبيات و اقوام

ارزيابي اسلام درباره شعر و شاعري (49)

ملل جهان از شعر سوء استفاده‌هاي فراواني شده است و اين ذوق لطيف الهي در محيط‌هاي آلوده آنچنان به ننگ كشيده شده است كه گاه از مؤثرترين عوامل فساد و تخريب بوده است، مخصوصا در عصر جاهليت كه دوران انحطاط فكري و اخلاقـي قـوم عـرب بـود و «شعـر و شـراب و غـارت» همـواره در كنـار هـم قـرار داشتنـد.
ولي چه كسي مي‌تواند اين حقيقت را انكار كند كه اشعار سازنده و هدفدار در طول تاريخ حماسه‌هاي فراوان آفريده است و گاه قوم و ملّتي را در برابر دشمنان خونخوار و ستمگر آنچنان بسيج كرده كه بي‌پروا از همه چيز بر صف دشمن زده و قلـب او را شكافتـه‌اند.
و نيز كسي مي‌تواند انكار كند كه گاه يك شعر اخلاقي آنچنان در اعماق جان انسان نفـوذ مي‌كند كه يك كتـاب بزرگ و پرمحتـوا كار آن را انجـام نمي‌دهـد.
رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند:

(50) شعر و شاعري

«اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةٌ وَ اِنَّ مِنَ الْبَيانِ لَسِحْرا» بعضي از اشعار حكمـت است و پـــاره‌اي از سخنـــان سحـــر!
گاهي اشعار غوغا به پا مي‌كنـد، گاه كلمات موزون شاعرانه برندگي شمشير و نفـوذ تيـر را در قلـب دشمـن دارد چنان‌كـه در حديثـي از پيامبـر اسـلام صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌خـوانيـم:
قسم به آن كسي كه جان محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله در دست قدرت اوست با اين اشعار گويي تيرهايي به سوي آنان پرتاب مي‌كنيد.

اين سخن را آنجا فرمود كه دشمن با اشعار هجو آميزش براي تضعيف روحيه مسلمانان تلاش مي‌كرد، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله هم دستور داد كه در مذمت آنان و تقويـت روحيه مؤمنين شعر بسرايند.
و در مـــورد يكـــــي از شعـــراي مـــدافـــع اســـــلام فـــرمـــــود:

اِهْجَهُمْ فَاِنَّ جَبْرِ ئِيلَ مَعَكَ آن‌ها را هجو كن كه جبرئيل با تــو است .
هنگامي كه كعب ابن مالك شاعر با ايماني كه در تقويت اسلام شعر سرود از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله پرسيد: يا رسول‌اللّه درباره شعر اين آيات مذمّت‌آميز نازل شده چه كنــم؟ پيامبـــر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمـــــود:
«اِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجاهِدُ بِنَفْسِهُ و سَيْفِهِ و لِسانِهِ». مؤمن با جان و شمشير و زبانــش در راه خـــدا جهـــاد مـــي‌كنـــــد.
از ائمـــه و اهل بيـــت عليهم‌السلام نيز توصيف فراواني درباره اشعار و شعراي باهـــدف و دعـــا در حـــق آنـان و جايـــزه فـــراوان به آن‌هـــا رسيـــده اســـت. (1)
ولي افسوس كه در طول تاريخ گروهي اين هنر بزرگ و ذوق لطيف ملكوتي را
1- تفسير نمونه، جلد 15، ص 382 .

كه از زيباترين مظاهر آفرينش است آلوده كرده‌اند و از اوج آسمان به حضيض مادّيگري سقوطش داده‌اند. آنقدر دروغ گفته‌اند كه ضرب‌المثل معروف «اَحْسَنُهُ اَكْذَبُهُ» بهترين شعر دروغ آن است، به وجود آمده است. گاه آن را در خدمت ظالمان و جباران درآوردند و به خاطر صله ناچيزي آنچنان تملّق و چاپلوسي كردند كه نُه كرسي فلك را انديشه آنان به زير پاي نهاد تا بوسه بر ركاب قزل ارسلان زند. و گاه در وصف عيش و شراب و رسوايي و ننگ آنقدر پيش رفتند كه قلم از ذكر آن شرم دارد.
گاه آتش جنگ‌هاي را با اشعار خود برافروختند و انسان‌ها را براي غارت و كشتار به جان هم انداختند كه صفحه زمين را از خون بي‌گناهان رنگين ساختند.
ولي در مقابل، شعراي با ايمان و پرهمتي بودند كه باج به فلك نمي‌دادند و اين قريحه ملكوتي را در طريق آزادگي انسان‌ها و پاكي و تقوا و مبارزه با دزدان و

غارتگران و جبّاران به كارگرفتند و به اوج افتخار رسيدند. گاهي در دفاع از حقّ اشعاري گفتند كه با هر بيتي، بيتي در جنت براي خود خريدند و گاه در دوران‌هاي خفقان باري كه حكام بيدادگر همچون بني‌اميه و بني‌عباس نفس‌ها را در سينه‌ها حبس كرده بودند با گفتن قصيده‌اي همچون «قصيده

مدارس آيات» قلب‌ها را جلا دادند و پرده‌هاي دروغ و تزوير را كنار زدند گويي روح القدس اين اشعار را بر زبان آن‌ها جاري مي‌ساخت و گاه بر ايجاد حركت در توده‌هاي رنجيده كه احساس حقارت مي‌كردند اشعاري مي‌سرودند و شور و حماسه هيجـــان مــي‌آفــريـــدنــــد.
قرآن درباره اين‌ها مي‌گويد:
«اِلاَّ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ ذَكَرُوا اللّهَ كَثيرا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما
(54) شعر و شاعري
ظُلِمُـــوا وَ سَيَعْلَـــــمُ الَّـــذيـــنَ ظَلَمُـــــوا اَيَّ مُنْقَلَـــبٍ يَنْقَلِبُـــونَ»(1)
جالب اين كه اين گروه از شاعران گاهي چنان آثار جاودانه‌اي از خود به يادگار گذاشتند كه پيشوايان بزرگ اسلام طبق برخي از روايات مردم را به حفظ اشعـــار آن‌ها توصيــه مي‌فرمودنـــد.
چنـــان كه درباره اشعـــار عبـــدي از امـــام صـــادق عليه‌السلام نقـل شده كه فرمود:
«يا مَعْشَرَ الشِّيْعَةِ عَلِّمُوا اَوْلادَكُم شِعْرَ الْعَبْدِيِّ فَاِنَّهُ عَلي دِينِ اللّهِ»، اشعار عبدي را بياموزيد كه او بر دين خدا است.
1- 227 / شعراء .
ارزيابي اسلام درباره شعر و شاعري (55)
مضمون يكي از اشعار عبدي در زمينه خلافت و جانشيني پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله اين است: آن‌ها گفتند: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله براي بعد از خود كسي را به عنوان امام انتخاب نكرده است ولي ما خود انتخاب مي‌كنيم. ما امامي برمي‌گزينيم كه اگر بر طريق هدايت بود اطاعتش مي‌كنيم و اگر از طريق گمراهي رفت او را صاف مي‌كنيم! ما به آن‌ها گفتيم در اين صورت شما امام خود هستيد، شما سرگردان شديد و ما سرگردان نيستيم. ولي ما همان را برگزيديم كه پروردگار ما براي ما روز غدير خم برگزيد و از آن كمترين انحراف و عدولي نخواهيم داشت. ما بر نور واضـــح الهي هستيم، پروردگـــارا بر نورانيّـــت ما بيفـــزا و ما را ثابـــت قدم بدار .

در آيات آخر سوره شعراء يكي از ويژگي‌هاي شاعران با هدف اين است كه خــدا را بسيار يــاد مي‌كننــد. در حــديثــي از امــام صــادق عليه‌السلام آمــده اســت:
يكــي از سخت‌تريــن و مهمتريــن اموري كه خــدا براي خلق فرض كرده اســت ذكــر كثيــر خداســـت. (1)
(56) شعر و شاعري
در تفسير الميزان ذيل آيات 224 ـ 227 سوره شعراء آمده است: اين آيات پاسخ به تهمتــي است كه مشركيــن به رســول خــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌زدنــد و او را شاعــر مي‌خوانــدنــد و در ايــن آيــات شعــراي با ايمــان را از مذمــت شعــراء مستثني دانسته است.
«وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ»
غَيّ معنايي دارد خلاف معناي رشد. رشيد كسي است كه اهتمام نمي‌ورزد
1- تفسير نمونه، جلد 15، ص 385 .
ذكر خداوند (57)
مگر به آنچه حق و واقع باشد و در نتيجه غوي كسي است كه راه باطل را برود و از راه حق منحرف باشد و اين غوايت از مختصّات صناعت شعر است، كه اساســش بر تخيّــل و تصويــر غيرحــق و غيــر واقــع اســت بــه صــورت حــق و واقع.
و به همين جهت كسي به شعر و شاعري اهتمام مي‌ورزد كه غوي باشد و با تزئينات خيالي و تصويرهاي موهوم سرخوش بوده و از اين كه از حق به غيرحق منحرف شوند و از رشد به سوي غوايت برگردند خوشحال شوند و از اين شعراء هم كساني خوششان مي‌آيد و ايشان را پيروي مي‌كنند كه خود نيز غاوي و گمراه باشند.
واژه يَهيمُونَ به معناي آن است كه كسي پيش روي خود را بگيرد و برود و مراد كفارند كه افسار گسيختگي آنان در سخن گفتن است. مي‌خواهد بفرمايد: اين‌ها بند و باري در حرف زدن ندارند، حدّ و مرزي در آن نمي‌شناسند، چه بسا باطل و مذموم را مدح كنند، عينا همانطوري كه حق و محمود را بايد ستايش كرد
(58) شعر و شاعري
و برعكس چه بسا زيبا و جميل را آنچنان مذمت مي‌كنند كه يك امر قبيح و زشت بايد مذمت شود و چه بسا مردم را به سوي باطل دعوت نموده و از حق برمي‌گردانند و اين روش خود انحراف از راه فطرت انساني است كه اساسش بر رشد است و رشد هم داعي به سوي حق است و نيز اين كه

چيزهايي مي‌گويند كه خـــود عمل نمي‌كننــد عــدول از راه فطــرت است. خلاصه حجتي كه در اين آيات سه‌گانه اقامه شده اين است كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شاعر نيست براي اين كه شاعر كسي است كه گمراهان او را پيروي مي‌كنند چون صناعت شعر اساسش بر غوايت و خلاف رشد است. ليكن مي‌بينيد كه آن افرادي كه اين رسول را پيروي مي‌كنند به منظور رشد و رسيدن به واقع و به طلب حق پيروي مي‌كنند چون مي‌بينند كه دعوت او و كلامي كه به نام قرآن نزد او است مشتمل است بر دعوت برحق و رشد نه باطل وغيّ .

ذكر خداوند (59)

در آيه آخر عده‌اي از شعراء را استثناء كرده است و آن‌ها شعرايي هستند كه ايمان دارند چون ايمان و عمل صالح آدمي را طبعا از ترك حق و پيروي باطل بازمي‌دارد و اين كه فرموده: خدا را بسيار ذكر مي‌كنند براي اين است كه ذكر كثير خدا آدمي را همواره به ياد خدا مي‌اندازد و او را به سوي حق، آن حقي كه مايه رضايت او است مي‌برد و از باطلي كه او دوست نمي‌دارد بندگان به آن مشغول باشند برمي‌گرداند. در نتيجه چنين كسان دچار گمراهي‌ها نمي‌شوند كه آن دسته ديگر دچارش مي‌باشند. با اين بيان روشن مي‌شود كه چرا جمله استثناءرامقيدبه‌ايمان و عمل‌صالح كرده است. (1)

همچنين در الدرّ المنثور آمده است: ابي‌سعيد گفت در حالي كه ما داشتيم با

1- ترجمـــه تفسيـــر الميـــزان، جلــد 15، ص 470 .

(60) شعر و شاعري

رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌رفتيم شاعري پيدا شد و شروع كرد به سرودن اشعار، رسول خـــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اگر جـــوف يكي از شمـــا پر از چرك شود بهتر از آن است كه پـــر از شعـــر گردد. ايـن روايـــت از طريـــق شيعـــه نيـــز از امـــام صـــادق عليه‌السلام از رســـول خـــــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايـــــت شــــده اســـت. (1)

در تفسير قمي مي‌گويد: مرد را موعظه مي‌كنند و خود متعّظ نمي‌شوند، نهي از منكر مي‌كنند و خود از آن دست برنمي‌دارند، امر به معروف مي‌كنند و خود عمل نمي‌كنند. اينان همان كسانيند كه خداي عزّ وجلّ درباره‌شان فرمود: در هر مذهـــب و راهي مي‌رونـــد و چيزهايـــي مي‌گوينـــد كه خـود عمـل نمي‌كننـــد. (2)

همچنين در اعتقادات صدوق آمده است شخصي از امام صادق عليه‌السلام درباره آيات آخر سوره شعراء سؤال كرد حضرتش در پاسخ فرمود: منظور شعراي داستان سرا هستند.

از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت است كه: بعضي از اشعار حكمت

است و شعر پسنديــده آن شعــري است كه در آن از حــق ياري شود و چنين شعري مشمـول آيه نيست.

1 و 2 - ترجمه تفسير الميزان، جلد 15، ص 470 و 478 .

در مجمع‌البيان روايت است كه: كعب‌ابن‌مالك از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله پرسيد دربــاره شعرا چه مي‌فرمايي؟ حضرت فرمود: مؤمن تنها با شمشير جهاد نمي‌كند زبان او نيز شمشيــر است، به آن خدايــي كه جانم به دست اوست مطمئنــا بدانيد كه شما با اشعار خود جهاد مي‌كنيد كه گويــا با تيــر بدن‌هايشــان را خون آلود كرده باشيد. (1)

مـــرحـــوم طبـــرســـــي در مجمـــع البيـــان آورده اســـت كـــــه: رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به حسان‌بن ثابت (شاعرِ مخصوص خود) فرمود: «اِهْجَهُمْ» و باز فرمود: هاجَهُمْ وَ رُوحُ الْقُدُسِ مَعَكَ كه معني هر دو اين است كه: كفار را هجو كن كه روح‌القــدس با توســت و ترا مــدد مي‌كنــد و اين روايت را بخاري و مسلــم در صحيحين خـــود آورده‌اند. (2)

در الدّرالمنثـــور روايـت شده است كه:

1 و 2 - ترجمه تفسير الميزان، جلد 15، ص 479 .

عبداللّه بن رواحه و كعب بن مالك و حسان‌بن‌ثابت با چشم گريان به خدمت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله وارد شده عرضه داشتند يا رسول‌اللّه خداي تعالي كه اين آيه را فروفرستاده مي‌داند كه ما از شعراييم. آيا ما نيز هلاك شديم؟ بدنبال اين سؤال آيه آخر سوره شعراء نازل شد «اِلاَّ الَّذينَ ءَامَنُوا...» رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرستاد دنبال سؤال كنندگان و اين آيه را برايشان خواند. (1)

درمكه برخي‌از شعراءكه‌زيردست‌مشركين‌بودنددرباره حضرت‌رسالت صلي‌الله‌عليه‌وآله و اصحاب آن حضرت و ذم اسلام ـ كه كاخ رفتارهاي ظالمانه آن‌ها را درهم فرومي‌ريخت ـ اشعار مي‌سرودند و زنان مغنيه و اطفال و ديگر توده مردم را براي استماع آن اشعار و بازگوكردن آن‌ها جمع مي‌كردند و در مقابل، شعراء مسلمين مانند عبداللّه‌ابن رواحه و كعب بن مالك و حسان‌بن ثابت و ساير شعراي مسلمين گفتند: ما شاعريم و مي‌ترسيم در حال سكوت بميريم، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله

1- ترجمه تفسيــر الميـــزان، جلــد 15، ص 470 .

فرمود: مؤمن جهاد مي‌كند به شمشير خود و به زبان خود و شعري كه شما در شأن كفار مي‌گوييد برايشان سخت‌تر است از تيغ و نيزه، لذا شعراء مسلمين اشعــاري در مدح پيامبــر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌سرودنــد و جواب

هجـــوكنندگان را مي‌دادند و پيــامبـــر صلي‌الله‌عليه‌وآله بـــه حســـان فرمـــود: پاســخ هجـــاء مشركيـــن را بـــده و روح‌القـــدس يـــار توست. (1)
در آيات آخر سوره شعراء خطاب به پيامبر چنين آمده است: اي پيامبر! آيا نه اين است كه گمراهان شعراي مشركين را پيروي مي‌كنند، مي‌داني كه آن شعراء در هر وادي سرگردان مي‌شوند و اشعارشان موهوم و خيالي است و كلامشان مشحون از هزل و مطايبه و تغزّل و عشقبازي و هتك ناموس مردم و قدح در
1- حجةالتفاسير، جلد 5، ص 72 .
ذكر خداوند (65)
نسب ايشان و مدح بي‌مورد و هجو بي‌جا و افراط و غلو در مدح و ذم و امثال آن‌هاست كه از امور خلاف واقع است كه موجب گمراهي و گمراه ساختن است و شعراي مشركين چيزهاي مي‌گويند كه عمل نمي‌كنند. (به فسق ناكرده بر خود گمراهي مي‌دهند و پيغام‌هاي ناداده به كسي بر سلك نظم مي‌كشند، نه به مراقباتش عمل مي‌كنند و نه از منهيّاتش دست بازمي‌دارند) .
البته از خيل شعراء مستثني هستند شعرايي كه اسلام آوردند و كارهاي شايسته كردند و خدا را در اشعار خود بسيار ياد نمودند (از تمجيد و تمحيد و توحيد و تحريص بر طاعت و تنبيه از غفلت) و از مشركين انتقام كشيدند (به اين كـــه هجو مشركيـــن را به خودشـــان ردّ كردنـــد و پيامبـــر را ستـــايش نمودند).
از پس از آن كه ستم شدند و كساني كه ظلم كردند به خود و بر ديگران و از مرز انسانيت تجاوز كردند و هر چيزي را در غير محل خود گذاردند و به كفر و
(66) شعر و شاعري
شرك باقي ماندند و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را انكار كردند و منكر قرآن و اسلام شدند و نسبت‌هاي ناروا به آن حضرت و مسلمين دادند و اشعار هجوآميز به دهان جهال انـــداختند به زودي با احوال دگرگون بازخواهند گشت. (به واسطه اعمالشان) .(1)
در تفسيـر جامـع درباره آيـــات پاياني سوره شعـــراء چنيـــن آمـــده اســـت :
ابن عباس مي‌گويد معناي اين آيات آن است كه شعراء به انواع شعر مانند قصيده و غزل، هزل و تشبيه، مبالغه و وصف و غير اين‌ها پرداخته شخصي را مدح تا روا كرده و جمعي را ذم نابجا نموده و فحش مي‌دهند و چيزهايي مي‌گويند كه خود مفهوم و معناي آن را نمي‌دانند و مقصود از شعراء منافقين باشند كه به باطل مناظره و جدال نموده و با دلايل نارسا و اصول گمراه‌كننده احتجاج و

1- حجةالتفاسير، جلد 5، ص 72 .

مباحثه كرده و دنبال هر مذهب و قولي مي‌روند جز مذهب و طريقه ائمه معصومين عليه‌السلام بلكه تخطئه هم مي‌نمايند و در وادي گمراهي و حيرت سرگردان مانده و چاره‌اي ندارند مگر آن كه به دامن شك و ظنّ و گمان كه خداوند صريحا در قرآن نهي فرموده پناه ببرند و عمل كنند. آن‌ها مردم را پنده داده و موعظه مي‌نمايند ولي خودشان پندپذير نيستند. نهي از منكر مي‌نمايند و خود مرتكب منكــر مي‌شونــد. امر به معــروف كرده و خــود بـه آن عمـل نمــي‌نماينــد. (1)
در تفسير اثني عشري آمده است:
به درستي كه ايشان مي‌گويند آنچه را كه نمي‌كنند يعني بر فسق ناكرده بر خود گواهي مي‌دهند و پيغام‌هاي نداده به كسي را در سلك نظم مي‌كشند و
1- تفسيــرجــامـــع، جلـــد 5، ص 86 .

ترغيب مردمان نمايند بر چيزهايي كه خود به جا مي‌آورند و نهي مي‌كنند از كارهايي كه خود مرتكب آن شوند. و اگر شخصي بصير تفحّص اشعار شعراء نمايد بربسياري از اين مقوله مطلع شود. در واژه «شعرا» مفسّران را اقوالي است:
1 ـ از ابن‌عباس نقل شده كه مراد به شعرا را تبعه شياطين دانند و زعم آن‌ها اين بوده كه شعرا تلقين شعر از شياطين مي‌نمايند و مي‌گفتند هر كه شيطان او قوي‌تر است شعر او بهتر است.
2 ـ مراد كساني كه كه به قصد توغّل در شعر به آن مشغول و از سعت بازداشته شوند چنان‌كه مشاهده كني كسي كه بسيار شعر از شعراء از حفظ دارد سينــه او از آيــات قــرآن و احـاديــث آل‌عصمــت عليه‌السلام بــي‌بهــره باشــد.
3 ـ كساني كه چون در غضب شوند به دشنام زبان گشايند همه دروغ و بهتان با تشبّب و تعشّق و مدح به قصد صله و عطا، هجو به جهت هميّت جاهليت و وصــف آن‌ها به آنچــه در ايشـان نباشد از فضايل و رذايل.

4 ـ كساني كه قصه گويند و افسانه و دروغ‌ها به هم بافند.
5 ـ علــي‌ابــن ابراهيــم قمــي گويــد: مراد كسانينــد كه در ديــن خــدا تغييــر ايجـــاد كننــد و مخـــالفــت الهـــي نمـــاينـــد.
6 ـ عياشي به سندهاي خود از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده كه منظور كساني هستند كه علم فقه را به خود نسبت مي‌دهند و حال آن كه فقيه و عالم نيستنــد پس گمراه شونــد و مردمــان را گمراه گردانند. (1)
ابوالحِسن وابسته بني نوفل مي‌گويد: هنگامي كه سوره شعراء نازل شد

عبداللّه بن رواحه و حسان بن ثابت با چشم گريان خدمت پيامبر خدا آمدند و آن

1- تفسير اثني‌عشري، جلد 9، حسين ابن الحسيني شاه عبدالعظيمي، ص 517 .

حضرت «و شاعران را گمراهان پيروي مي‌كنند» را مي‌خواند تا آن كه به «مگر آنان كه ايمان آوردند و كار شايسته كردند» رسيد، فرمود: شما هستيد. «و خدا را بسيار ياد نمودند» فرمود: شما هستيد. «و بعد از آن كه مورد ستم واقع شدند ياري خواستند». فرمود: شما هستيد. «و كساني كه ستم كردند به زودي خواهند دانست كه به چه مكاني بازمي‌گردند» فرمود: كافران هستند. (1)

امام باقر عليه‌السلام درباره آيه 224 / شعراء فرمودند: آيا شاعري را ديده‌اي كه كسي از او پيروي كند؟ شاعران در حقيقت جماعتي هستند كه براي غير دين دانش آموختند و در نتيجه هم خود گمراه شده‌اند و هم ديگران را گمراه مي‌كنند و نيز امام صادق عليه‌السلام درباره همين آيه فرمودند: شاعران جماعتي هستند كه دانش

1- ميزان‌الحكمه، جلد 6، محمدي ري‌شهري، ص 2765 .

و آگاهي خود را با علم و علم‌آموزي بدست نياورده‌اند و از اين رو گمراه شدند و ديگران را نيز گمراه مي‌كنند و نيز امام صادق عليه‌السلام درباره همين آيه فرمودند: شاعران جماعتي هستند كه دانش و آگاهي خود را با علم و علم‌آموزي بدست نياورده‌اند و از اين رو گمراه شدند و ديگران را نيز گمراه مي‌كنند و نيز فرمود: مقصود قصه‌گويان هستند. (1)

ابوالاسود دوئلي از امام علي عليه‌السلام پرسيد بزرگترين شاعر عرب كيست؟ حضرت فرمود: شاعران در يك وادي روشني نتاخته‌اند تا پايان كار معلوم شود و اگر ناچارا بايد داوري كرد پس پادشاه گمراهان بزرگترين شاعر است. (منظور
1- ميـــــزان الحكمـــــــه، جلـــــــد 6، محمـــــــــدي ري شهـــــري، ص 2765 .

اِمرؤالقيس بزرگترين شاعر دوره جاهلي و صاحب يكي از معلّقات سَبعه است. او اشعارهاي بسيار زيبايي داشت كه آن را هر سال در بازار معروف عكاظ مطرح مي‌كردنـــد و كافـــــر بـــــود. (1)
هنگامي كه به آثار منظوم اديبان پاك‌سرشت پيشين برمي‌خوريم آن را در سطحي مي‌نگريم كه از مرحله لفّاظي و عبارت پراكني اوج گرفته از گشتن به گرد تعلّق اين و آن به دور مانده‌اند و شعرشان بر پايه سازندگي مكتبي و نشر معارف بشري به كار انداخته‌اند و در اين راه به پيروي از قرآن و حديث پرداخته از علوم عقلي و فلسفي بحث نموده‌اند و پا در علوم و فنون بشري گذاشته، از سخنـان پنـدزا و سودمند كه نشان دهنده روح انسان كامل است دريغ ننموده‌اند.
1- نهج‌البلاغه ترجمه آقاي محمد دشتي .

شعراي واقعه غدير با اين كه شعرشان شامل مزاياي ادبي هم بوده است و چنين ادبياتي در ديدگاه دانشمندان و صاحبان حكمت و انديشمندان است كه بشريت به آن احساس احتياج مي‌نمايد و خواسته اهل تاريخ و انسان‌هاي ديگر است.
اين حقيقت هنر شعر و شاعري است كه حق را با جلوه خاصّي نشان مي‌دهد و در ديدگاه نسل‌هاي آينده كه تشنه حق جوئيند قرار مي‌دهد با شعر شاعر فضايل اخلاقي و امور معنوي را با روح شنونده درآميخته و با يك جذبه عميق رهرو حق‌جو را به چشمه زلال حقيقت مي‌رساند، فضاي وسيع انسان‌ها را وسيع‌تر و فرياد دل‌نشين را به دل هر انساني مي‌رساند و چه بسيار اين آوازها كه از دل شاعران برمي‌خيزد، در دل شب نواي دل‌نشين كاروانيان مي‌شود و نشاط ديگري به شتران مي‌دهد و اين نوا و آواز است كه در دل رهروان شور

زندگي مي‌افكند و نويد صبحي دل‌افروز را به بشر مي‌سپارد، در مجلسش

امرا و بزرگان و سرايندگان شعر هنرنمايي دارند و مادران با هزار شور و شعف در كنار گاهواره زمزمه مي‌كنند و با فرازهاي زيباي شعري دل ناآرام طفل را آرامش مي‌بخشند. در سنين كودكي شعر مبدأ تلقين اوصاف پسنديده و خصلت‌هاي نيكو است و شور ايمان را در رگ و پي جوانان جاي مي‌دهد و همراه با رشد جسمي روح طفل راه به آسمان‌هاي پاك اوج مي‌دهد و افق‌هاي ديگري به رويش مي‌گشايد، او را با پاكان آشنا مي‌سازد و دلش را به خاندان پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله كه بهترين پاكانند ربط مي‌دهد و اين شعر است كه اين همه هنر دارد و مي‌تواند در پي يك فروش، سازمان مخالفين را درهم كوبد و خوار و ذليلشان كند و بهترين شاهد شمائيد كه مي‌دانيد شعر خوب چه شوري در دل و چه خروشي در سر مي‌افكند و كساني كه با شعر عربي و زبان عربي آشنايي دارند در مقابل قصيده ميمه فَرَزْدَق دل باخته مي‌شوند و با هاشميات كُميت اَنَس مي‌گيرند، قصيده عينيه حميري شور و احساسي حماسي در دل و سر مي‌افكند و وقتي قصيده تائيه دِعْبِل خزايي را مي‌خوانند و بر جنايات و ستم‌هايي كه بر خاندان رسول رفته واقف مي‌شوند اشك امانشان نمي‌دهد. (1)

اگر به شاعران قرن اول هجري بنگريم درمي‌يابيم كه چگونه مديحه و مرثيه را سردادند و چون شمشير برّاني از پيشوايان دين حمايت كردند و شعرشان تير خطرناكي‌بود درجگردشمن‌ودر هر مرزوبوم جزاعلام دوستي‌خاندان محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله كاري نداشتند. پيشوايان هم مال زيادي به اين شاعران مي‌دادند كه از كار و ديگر امو مستغني شده و به اين امر مهم كه زنده‌كردن روح انساني در ارواح مردم است اشتغال ورزند و مردم رابا اين امر حياتي آشنا ساخته و به سويشان سوق دهند. پيشوايان حق در تشويق اين شاعران چنين مي‌گويند: هر كه يك خط شعر درباره ما بگويد خداوند در بهشت خانه‌اي برايش مي‌سازد كه هفت برابر وسعت دنيا باشد كه هر فرشته مقرب و هر نبي مرسل او را در آنجا ديدار خواهد كرد. (1)

1- الغديـــر، جلــد 2، علامـــه امينـــي، ص 9 .

و بدين سان مردم را هم در حفظ و يادگرفتن اين اشعار تحريص مي‌كردند چنان كه حضرت صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: فرزندان خود را با اشعار عبري آشنا سازيد يا مي‌فرمايند: درباره ما كسي شعر نگويد مگر اين كه از جانب روح‌القدس تأييـد گردد. (2)

كشّي دانشمند بزرگ رجال در كتاب رجالش صفحه 160 از ابوطالب قمي

1- راه وصال .

2- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 10 .

روايت مي‌كند كه او گويد: چند شعري سرودم، به محضر امام صادق عليه‌السلام فرستادم، در ضمن اشعار از پدر ايشان امام باقر عليه‌السلام يادي رفته بود. از حضرت تقاضا كردم كه اجازه دهند كه مدح خود حضرت گويم، ولي حضرت صادق عليه‌السلام كاغذ را از جايي كه شعر نوشته بود جدا كردند و پيش خود نگاه داشتند و در قسمت سفيدي بالا نوشتند: احسنت چه نيكو سرودي خدا به تو سزايي نيك دهد ؛ و در روايت ديگر چنين است كه از حضرت تقاضا كردم اجازه فرمايند تا در مصيبت پدرشان نوحه‌سرايي كنم. حضرت در جواب نوشتند كه اشكالي نيست، هم براي پدرم و هم براي من نوحه سر كن. (1)
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 11 .

آنچه امامان بر حق ما در تشويق شعرا فرمودند رفتاري است كه از جدّ بزرگوارشان آموخته‌اند، زيرا رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فوق‌العاده شاعران را در مدح پاكان و ذم مخالفين تشويق مي‌فرمود، خود حضرت شعر مي‌خواند و از ديگران مي‌خواست كه شعر بخوانند و شاعران را اجازه مي‌فرمود تا شعر بسرايند و به آنان كه رسالت شعر را مراعات مي‌نمودند ارج مي‌نهاد و ما حضرت را مي‌نگريم چگونه در مقابل شعر عمويش ابي‌طالب بي‌تابي مي‌فرمود، آن هنگام كه طلب بـــاران نمود و خدايـش باران باريد چنين گفت:
بر ابي‌طالب از خدا نيكي باد، اگر او زنده بود چشمانش از اين حادثه، روشن مي‌شد. حال كيست كه شعري از او بخواند؟ عمر برخاست و عرض كرد: شايد
موقعيت شعر و شاعران از نظر قرآن و حديث (79)
اين شعر را خواسته‌ايد؟ «هيچ شتري بر پشت خود نيكوتر و باوفاتر از محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله حمل نكرده است». رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: اين گفته عمويم نيست از حسان‌بن ثابت است. سپس حضرت علي عليه‌السلام برخاست و عرض كرد: شايد اين را اراده فرموده‌ايد: «سفيد رويي كه به يُمن روي او ابر طلب باران مي‌شود، او پناه يتيمان و بيوه زنان است، بني‌هاشم در سختي و درماندگي به دامن پرمهر و محبت او پناهنده مي‌شوند». رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: آري اين است شعر ابوطالب. در اين هنگام شخصي از طايفه كنانه برخاست و در سروده خود گفت: پروردگارا ستايش تراست و سپاس تو گفتن بر ماست، چه به ميمنت روي محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله به باران رسيديم .
او با چشمانـــي نگران رحمت حق خدا را خواند كه باران بارد.
لحظه‌اي چند نگذشـــت كه دانه‌هـــاي در فـــام باران بر سرمـــان فـــرو ريخت.
«ابرها به شدت باريدند و مسيل‌ها به جوش آمدند و حتي مناطق بلند قبيله مضر را سيراب نمودند، پس پيغمبر چنان‌كه عمويش وصف او گويد داراي (80) شعر و شاعري
آبرويي است كه به واسطه او خداوند ابرها را به ريزش مي‌آورد اين مطلبي است آشكار و آن هم خبري است كه مي‌شنويم» .
پيغمبر فرمود: مرحبا! اي كناني خداوند به هر بيت شعر خانه‌اي در بهشت به تو پاداش دهد.
همچنين در جنگ بدر چون چشمان حضرت به كشته‌شدگان به خون آغشته

افتاد به ابي‌بكر فرمود: اگر عمويم زنده بود مي‌ديد كه چگونه شمشيرهاي ما مردان نامي آنان را به خون كشيده است. عموي پيغمبر حضرت ابوطالب چنين ســـروده بود:

سوگند به خدا اگر من ببينم نزاع به صورت جدّ در آيد شمشيرهاي ما با گوشت و خون بزرگانشان آشنا خواهد شد.

و باز رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را مي‌نگريم كه از شعر عمويش عباس مسرور گشته،

چه او از حضرت درخواست نمود تا در مدحش شعري بسرايد. پيغمبر فرمود: بگـــو! دهــانــت خُــرد مبـــاد.

عبـــاس چنيـــن ســـرود:

اي پيغمبر، سرشت پاكت در سايه‌هاي قدس الهي به وديعت بود قبل از هر آفرينشي و به دنيا فرود آمدي ولي هنوز به قالب بشري درنيامده بودي و نه به صورت گوشت و خون، بلكه هسته وجودي تو از نسل‌ها مي‌گذشت و از اصلاب عبور مي‌كرد تا به صحنه وجود آمدي و جهان هستي را روشن نمودي. ما در پرتو روشنائيت راه صلاح و رشد عقلي خود را مي‌سپاريم. و هنگامي كه عمروبن‌سالم بر پيغمبر وارد شد و شعر خود را خواند حضرت فرمود: حقّا كه ما را ياري نمودي، خدا يار تو باشد.

شعر او چنين شروع مي‌شود:

پروردگارا من با محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله سوگند پدران خود را با پدر پيشين او خاطر نشان ساختم و اين كه ما فرزندان توييم و به اسلام گرائيده و از تو دست بردار نيستيم. خــداونــدا محمـــد را يــاري كــن و بنــدگــانـت را بــه يــاري او بفرســت. (1)

براءبن عازب مي‌گويد: به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله عرض شد كه ابوسفيان ابن حرث بن عبدالمطلب شما را هجو مي‌كند. پس ابن رواحه برخاست و عرض كرد: اي رسول‌خدا اجازه دهيد جواب او را بدهم. حضرت فرمود: تويي كه گفته‌اي ثَبَّتَ اللّه عرض كرد: آري اي‌رسول‌خدا من گفته‌ام:

ثَبَّتَ اللّهُ ما اَعْطاكَ مِنْ حَسَن خد آن نيكويي را كه به تو داده استوار گرداند .

1- الغديــر، جلــد 2، علامه امينـــي، ص 13 .

تَثْبِيتَ مُوسي وَ نَصْرا مِثْلَ ما نَصَرا همچنان كه موسي را پايدار كرد و پيروزت كند چنان كه او را پيروز گردانيد .

پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خدا با تو نيز چنان كناد.

سپــس كعب برجســـت و عرض كرد اي رسول خدا به من رخصت دهيد جــواب او را بـــدهـــم. حضـــرت فرمـــــود:
هَمَّتْ سَخِينَةُ اَنْ تُغالِبَ رَبُّها سخينه (لقبي براي قريش) كوشيد تا بر پروردگارش چيره شود
فَلَيَغْلِبَنَّ مُغالِبُ الغُلاّبِ ولي مُغلِّب هر چيره باز چيره شود.
(84) شعر و شاعري
حضـــرت فرمــود: بدان كه خـــدا ايـن را از تـو فرامــوش نكـــرده اســت. (1)
ابوليلي نابغه بر پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله وارد مي‌شود و دويست بيتي را كه در مدح حضرت سروده بود مي‌خواند پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مسرور گشته دعايش مي‌كند كه دهانـــت خُـــرد مبـــاد و شعـــرا و ايـن اســـت:
اي دوست من لحظه‌اي خشم را فروخوابانده و در كناري آرام‌گير، در مقابل حـــوادث و بازي‌هـــاي دهـــر مي‌خواهيـــد زبـــان بـــه ملامـــت بـــازكنيـــد يـــا بـــا اخـــلاق بزرگ منشانـــه درگذريـــد؟ و قسمـــت ديگر از شعرش كه در حضـــور پيغمبـــر سرود ايـــن قطعـــه اســـــت:
1- ميزان الحكمة، جلد 6، محمدي ري‌شهري، ص 2767 .
موقعيت شعر و شاعران از نظر قرآن و حديث (85)
به خدمت رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله شتافتم، هنگامي كه چراغ هدايت بشر را به يك دست و به دست ديگرش قرآن بود كه چون ستاره‌اي تابناك مي‌درخشيد. من و هر كه با من بود چنان در گرايش شديم كه طلوع و غروب ستاره سهيل را نفهميديم. همه سعيم اين است كه پرهيزگار شوم چه، از آتش سوزان ترسانم. تا اين كه به اين شعـــر رسيد:
ما با گرايش به اسلام به آسمان مجد و بزرگي رسيده‌ايم و آرزو اين است كه به جلوه‌گاه بالاتري برشويم.
پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به ابوليلي فرمود: كدام جلوه‌گاه بالاتر؟ عرض كرد به بهشت. حضـــرت فـــرمـــود: بلـــي بـــه خواســـت خـــدا. و سپـــس چنيـــن ســـرود:
حلم و بردباري موقعي نتيجه مي‌دهد و از كدورت محفوظ مي‌ماند كه گاهگاهي توأم با تندي باشد و تندي هم اگر توأم با حلم نگردد كه از خطرات محفوظش دارد بي‌فايده است.
دراين‌موقع رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله دو بار فرمود: نيكو سرودي، دهانت سالم باد! او را
(86) شعر و شاعري
مي‌ديدندباوجودزيادي‌عمردندان‌هايش‌چون‌دانه‌هاي‌تگرگ‌آب‌شده‌شفاف و براق، هيچيك از دندان‌هايش نه شكسته و افتاده بود. (1)
پيـــامبـــر خـــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله بـــه حسان بن ثابـــت فرمـــود:

مشـــركـان را هجـو كـن كـه جبـرئيـــل بـاتـــوسـت. (2)
هنگامي كه كعب ابن زهير «لاميه» خود را براي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله خواند حضرت به او بُردي صله داد كه بعدها معاويه به بيست هزار درهم از او خريد و پيوسته خلفا آن را در روزهاي عيد مي‌پوشيدند و در مستدرك حاكم، جلد 3، صفحه 582 آمده كـه چون كعـب قصيده خود را در حضور حضرت خواند به اين شعر رسيد كه:
1- الغديــــر، جلـــد 2، عـــلامـــه امينـــــــي، ص 14 .
2- ميزان الحكمة، جلد 6، محمدي ري‌شهري، ص 2767 .

همانا محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر خدا چون شمشيري است كه به آن روشني كسب مي‌شود و شمشير برنده‌اي است از شمشيرهاي كشيده شده در راه خدا. سپس پيغمبر با دستان خود به مردم فرمان سكوت داد تا قصيده كعب را بشنوند. و در روايتي ديگر مي‌گويد: كعب مصرع آخر را «مِنْ سُيُوفِ الْهِنْدِ» سروده بود و پيغمبـــر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمـــود: «مِـــنْ سُيُـــوفِ اللّهِ» .
بُراء بن عازِب گويد: پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را ديدم كه خاك‌هاي خندق را حمل مي‌كند و گرد و خاك روي شكم حضرت را پوشانده بود حضرت در آن هنگام شعر عبداللّه بن رواحه را زمزمه مي‌كرد كه:
خداوندا! اگر تو نبودي ما به هدايت نمي‌رسيديم و نه انفاقي در راهت مي‌نموديم و نه به سپـــاس تو به نماز مي‌ايستاديـــم تو خود آرامشـــي بر ما فـــرودآر و گام‌هاي ما را استوار گردان .
دشمنان بر ما ستم نمودند و ما در مقابـل فتنه‌هايشـــان پايمـــردي نموديـــم .

البته ابن‌اثير در جلد 3 كتاب اُسْدُالْغابَة، صفحه 72 روايت نموده است كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله هنگام رفتن به خيبر به عامر فرمود: از مركب خود فرودآي و از اشعار خود به آهنگ جدي بخوان. رواي گويد: عامر از اسب فرود آمد و شعر بالا را سرود سپس رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: خدا برتو رحم آورد، يا خدايت بيامرزد .(1)
و چـــون دربـــاره آيـــه‌اي كه خداوند درباره شاعران نازل كرده است از ايشان پرسش شد رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمـــود: همانـــا مؤمن با شمشيـــر و زبان خود جهاد مي‌كند. سوگند به آن كه جانم در دســـت اوســـت آنـــان با جهـت‌گيـري خود گويي تير به دشمن مي‌زنند. (2)
1- الغـــديــــــر، جلــــد 2، علامـــه امينــــي، ص 15 .
2- ميزان الحكمة، جلد 6، محمدي ري‌شهري، ص 2767 .

حَسّــان بن ثابت روز غديــر خــم جريان غديــر را بــه شعر درآورد، پيغمبــر دعــا كــرد كه تا آن هنگــام كه با سخنــت ما را ياري كنــي از تأييــدات روح القــدس بهره‌منــد گــردي .
پيامبر در مسجد منبري براي حسان مي‌گذارد و او بر منبر ايستاد و فضايل پيغمبر و مكتب‌او را بازگومي‌كرد و باز رسول‌خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودكه:خداوندحسان را تا موقعي كه از ما دفاع مي‌ند تأييد فرما.(1)
در روايتــي از عايشــه آمـــده است:
پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله پاپوش خود را اصلاح مي‌نمود و من به ريسندگي مشغول
1- الغديــر، جلــد 2، علامـــه امينـــي، ص 15.
(90) شعر و شاعري
بودم ناگهان چشمم به صورت مباركش افتاد كه در چهره‌اش عرق مي‌درخشيد از اين حالت مبهوت شدم. حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله به من نگريست و فرمود: چه شده كه چنين بهت زده مي‌نگري؟ گفتم: اي رسول خدا ديدم در چهره شما دانه‌هاي عــرق نورافشانــي مي‌كنــد، اگر ابوكبير هذلي ترا مي‌ديد مي‌دانست كه سروده او از هركس به تو شايسته‌تر اســت. فرمــود: مگر ابوكبيــر چه شعــري سروده اســـت؟ گفتــم شعــر او اين است:
او از آزار رحم مادر پاك و از آلودگي‌هاي دايه و پستانش بركنار و هيچگونه بيماري دامنگيــر او نيســت و هنگامــي كه به خطوط زيباي صورتش مي‌نگرم چون درخشش دانه‌هــاي بــاران كــه از آسمــان ريــزان اســـت مي‌درخشــد. پيغمبــر اكــرم از ايــن سخــن اظهـــار سرور نمود. (1)
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 15 .
موقعيت شعر و شاعران از نظر قرآن و حديث (91)
امام صادق عليه‌السلام فرمود: هيچ سراينده‌اي درباره ما بيــت شعري نگفته است جــز آن‌كــه روح‌القــدس او را ياري داده باشـــد. (1)
پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله پيوسته شعراء را به سرودن و ضبط اشعار خود وادار مي‌فرمود و به آن‌ها راهنمايي مي‌كرد كه گفتار مخالفين و حسب و نسب و تاريخ نشو و نواي آن را از افراد مطلع يادگرفته و با ذكر نقاط ضعف به مقابله برخاسته آنان را خفيف و سرشكسته سازند چنان‌كه آن‌ها را امر مي‌فرمود به فراگرفتن قرآن و تا اين حدّ به مسأله شعر اهميت مي‌داد. اين عمل را ياري دين مي‌دانست و جهـــادي مقدس به خاطر حفظ دين حنيف اسلام.
1- ميزان الحكمة، جلد 6، محمدي ري‌شهري، ص 2767 .
(92) شعر و شاعري
شخصيت شاعر را به او مي‌فهماند كه در اجتماعات چه شأني دارد و در چه

جهادي است. به شعراء مي‌فرمود: دشمنان را هجو گوييد چه مؤمن با جان و مال خود بايد در راه خدا مجاهده كند. به آن كه جان محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله در قبضه قدرت اوست قسم ياد مي‌كنم كه اين عمل شما چنان است كه با تيرهاي آتشين قلب دشمن را بشكافيد و آن‌ها را نابود سازيد و باز از ايشان شنيده شد كه مي‌فرمود: وقتي كه به وسيله شعر با مخالفين به مخالفت برمي‌خيزيد مانند مجاهدانيد كه تيرها را به نشان پرتاب مي‌كنند و پيوسته شعرا را برمي‌انگيخت كه با تير دل‌دوز شعر به پيكار با مخالفين برخيزند و وادارشان مي‌كرد كه با حماسه‌هاي شجاعت‌انگيز، ضديّت و جبهه‌بندي كفار را در هم كوبند. روح نيرومند ديني را در بين مسلمين دميده و حميّتشان را در مقابل حميّت جاهليت تقويت مي‌نمود. چه، شعر است كه آن‌هــا را ره هيجان و نشاط مي‌آورد و آن‌ها را در راه نشو معــارف و دعــوت بــه حــق تحــريــك مــي‌كنـــد و بــه دفــاع از حريــم اســلام وامـــي‌دارد. (1)

موقعيت شعر و شاعران از نظر قرآن و حديث (93)

به رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله گفتند: ابوسفيان بن حارث بن عبدالمطلب ترا نكوهش مي‌كند. عبداللّه بن رواحه از پيامبر اجازه خواست كه جواب او را بدهد و سپس كعب برخاست تا در ردّ ابوسفيان شعري بسرايد، سپس حسان‌بن‌ثابت از حضرت خواست تا اجازه دهد با شمشير زبان، گوينده را به مذلّت و رسوايي بنشاند و او را مفتضح كند پيغمبر فرمود: نزد ابوبكر برو و از خصوصيات خانوادگي و اخلاقي آن گروه كسب اطلاع كن سپس آن‌ها را هجو نما كه جبرئيل

(94) شعر و شاعري

در انجــام ايــن وظيفــه يار توست. (1)

شعرايي كه به وظيفه مقدس شاعري مي‌پردازند و با شمشير زبان پشت دشمن را مي‌شكنند مشمول آيات آخر سوره شعراء هستند، «مگر كساني كه ايمان آوردند و عمل نيك انجام دادند و زياد به ياد خدا بودند كه اينان بعد از اين كه ظلم كشيدند ياري حق شامل حالشان مي‌شود و هم ايناننند كه از شعراي بي‌بند و بار استثناء شده‌اند. «كعب بعد از نزول اين آيات به خدمت رسالت صلي‌الله‌عليه‌وآله رسيد و پرسيد نظر شما درباره آياتي كه در سوره شعراء درباره شاعران وارد شده چيست؟ حضرت فرمودند: به حقيقت كه شما با شمشير زبان در جهاديد، علاوه بر اين كه شاعران مذهبي و كساني كه حقايق زندگي را بازگو مي‌كنند از مذمت آيات به دورند. بايد گفت كه آيات نكوهش، متوجه كساني است كه از ظلم و باطل دفاع و آن را ترويج مي‌كنند .

شيــخ صــدوق در كتــاب عقايدش از امام صادق صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل مي‌كند كه مراد آيــه نكــوهش كســانــي اســت كــه بــه دروغ داستـــان

سـرايـــي دارنـد.

1 و 2 - الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 17 .

موقعيت شعر و شاعران از نظر قرآن و حديث (95)

علي‌ابن‌ابراهيم در كتاب تفسير خود صفحه 474 نقل مي‌كند كه حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: آياتي كه مذمت شعرا در آن شده است مشمول كساني است كه دين خدا را تغيير داده و با اوامر الهي مخالفت مي‌ورزند و موجب نشر عقايد فاسد در بين مردم شده آنان را به پيروي راه‌هاي باطل وامي‌دارند و مؤكد اين فرمايش نيز دنباله آيه است كه فرموده: آيا نمي‌نگري كه اين شاعران به هر دري مي‌زنند و به هر جانبي ميل پيدا مي‌كنند و به هر مذهب و عقيده‌اي درمي‌آيند.

در تفسير عياشي از حضرت صادق عليه‌السلام روايت است كه حضرت فرمودند: مراد آيه گروهي هستند كه علم غير صحيح آموخته و به گمراهي افتاده‌اند و مردم را به گمراهي سوق داده‌اند و در آيات ذم يا نكوهشي درباره شاعران به حق نرسيده است و تنها مراد آيه اين بوده است كه شاعران باطل سرا را مذمت كند چه، شعر با امواج نامرئي كه به وجود مي‌آورد در روح شنونده اثر مي‌گذارد و قرآن مي‌خواهد جلو اين اثرهاي نامطلوب را بگيرد.

(96) شعر و شاعري

اسلام علاوه بر اين كه شاعران به حق را نكوهش ننموده تعريف هم نموده اسـت. در روايتـي كه شيعـه و سني آن را نقل مي‌كنند از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله آمده است:

«اِنَّ مِـنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةٌ وَ اِنَّ مِنَ الْبَيانِ لَسِحْرا»

پـاره‌اي از شعـرهـا حكمـت اسـت و برخـي بيـان‌هـا سحـر .(1)

در تاريخ اشعار غيبيه‌اي ثبت نموده‌اند كه سرايندگان نامعلوم و غيرمرئي داشته‌اند. اين اشعار از گويندگان نامرئي به اشخاص خطاب شده و سبب هدايتشان گرديده است كه اين خود يكي از معجزات پيغمبر اكرم صلي‌اللّه‌عليه‌وآله شمرده
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 20 .

شده است و نيز بهترين نشان دهنده اهميّت شعر و شاعري است در راه استدلال بر راه حق كه چگونه شعر پيش از نشر، قلوب را تسخير مي‌كند و در راه ساختن اجتماعي صالح، دعوت مردمان به راه حق و جهاني روحاني مؤثر واقع مي‌شود.
آمنه دختر وهب مادر گرامي رسول خدا صلي‌اللّه‌عليه‌وآله هنگام ولادت پيغمبر اكرم صلي‌اللّه‌عليه‌وآله اشعاري بدين مضمون از گوينده غير پيدايي شنيد:
درود خدا و هر بنده صالحي كه وجود دارد بر چراغ فروزان پهن دشت هستي باد، او محمد مصطفي صلي‌اللّه‌عليه‌وآله بهترين خلق است. نورآراي جهانيست كه هاله‌اي از پاكي احاطه‌اش نموده، در افق انسان‌ها زينت بخش و گزيده آنهاست، راستگو و نيكوكار است، او پارسايي است كه پرچم هدايت بدست نيرومندش در ميانه امواج ظلمت‌ها راه مي‌نمايد، تا نسيم زمين بر چهره گل بوسه مي‌زند و كبوتران نغمه

عشق به گوش هم مي‌سرايند رحمت خدا بر او باد و درودش .(1)
عوام بن جهيل همداني كليددار بتخانه مشهوري به نام يغوث مي‌گويد: شبي را در بتخانه گذراندم و از آن شنيدم كه مي‌گويد: اي پسر جهيل هنگام نابودي بت‌ها شده، تو ديگر با بت يغوث وداع كن چه، نوري از افق زمين مكه طالع گشت و ديگر ظلمت‌ها راه عدم بايست گرفتن. عوام آنچه شنيده بود براي قوم خود تعريف كرد و باز گوينده‌اي نامرئي چنين گفت: اي عوام، آيا سخن حق را به گوش قوم خود مي‌رساني يا بخل ورزيده و لب فرومي‌بندي. بدان كه تيرگي‌ها نابود گشتند و مردم به سوي اسلام گرائيدند. عوام در جواب گويد: اي كه به عوام
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 21 .

خطاب مي‌نمايي بدان كه عوام از سخن حق بازنمي‌ايستد، سنت اسلامي

را بر ما
خوان! عوام گويد به خدا سوگند كه قبل از شنيدن اين سخن من اسلامي نمي‌شناختم. باز دوباره پاسخ گفت: به نام خداوند و توفيق او عزم راه كن و در رفتن از سستي و بي‌ميلي بگريز، راهت به گروهي باشد كه بهترين گروه‌هايند، به سوي پيغمبر راستگويي كه تصديق شده است. عوام گويد: كه چون اين بشنيدم بت را به گوشه‌اي انداخته و خارج شدم و به گروهي تازه از قبيله همدان برخورد كردم كه گرد حضرت رسول صلي‌الله‌عليه‌وآله جمعند. بر پيغمبر وارد شده و احوال خود بگفتم، پيغمبر مسرور شد و فرمود: اين داستان را به مسلمانان بگو و سپس امر فرمود كه بت‌ها را بشكنم و بعد از آن به يمن برگشتم در حالي كه قلبم به نور اسلام روشن شده بود و در اين باره چنين سرودم:
كيست كه بر بد فرجامان گروه ما، آنان كه در گوشه منازل خود ننموده‌اند و يا ظاهرند نداي ما را برساند و خبر دهد كه خداوند ما را به راه حق هدايت فرمود
(100) شعر و شاعري
بعد از آن كه عده‌اي از ما يهودي و نصراني شده بودند. ما اكنون از يعوق و يغوث و ساير بت‌ها روي برگرفته‌ايم و از پيران توييم، اي بهترين خلايق. (1)
حافظ گنجي در كفايه صفحه 81 نقل مي‌كند كه: چون حضرت علي عليه‌السلام در كعبه متولد شد ابوطالب پدر حضرت وارد كعبه شد و مي‌سرود :
اي پروردگار اين شب تيره و تار و آن ماه روشني‌بخش درخشان از صندوقچه اسرارت نام اين كودك را روشن نما. بعد از اين سخن شنيد كه گوينده‌اي نامرئي گويد:
اي دودمان رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله اين نوزاد پاك ويژه شماست. نام او از جانب ساحت قدس الهي علي تعيين شده. چه، علي نامي است كه از صفت الهي جدا شده است. (1)
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 23 .
اشعار غيبي در تاريخ (101)
ابن عساكر در جلد 4 تاريخ خود صفحه 341 و گنجي در كفايه از ام سلمه روايت كرده‌اند كه: به هنگامي كه حسين عليه‌السلام كشته شد از گوينده ناپيدايي شنيدم كه چنين مي‌سرود: اي كشندگان حسين! شما را به عذابي دردناك و انتقام بشارت باد، آسمانيان از انبياء و هر دسته و گروه بر شما نفرين مي‌فرستند. و هر آينه به زبان سليمان، فرزند داوود و موسي و عيسي لعنت شده‌ايد .(2)
با همه سخناني كه پيرامون شاعران گذشت بالاخره به اين نتيجه مي‌رسيم

كه به ميمنت قرآن و حديث عده‌اي از ياران پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله كه به شعر عنايتي داشتند از هر سو گرد پيغمبر جمع شدند و در اوقات مختلفه از سرودن شعر در حضور

1 و 2 - الغـــــدير، جلـد 2، عـــلامـه امينـي، ص 29 و 31 .

حضرت و خواندن اشعار همت مي‌گماشتند و چون شيران قوي پنجه جبهه شرك و گمراهي را از هم دريده و به سان بازهاي شكاري دل‌ها را به صيد خود درمي‌آوردند. آن‌ها پيوسته پيرامون حضرت بودند و حتي در سفرها از او جدا نمي‌شدند، چابك سواران جنگي بودند كه با شمشير برّان شعر در تير دل‌دوز نظم دشمنان اسلام را مفتضح و رسوا مي‌كردند و در ميدان نبرد مردانه از حريم اسلام دفاع مي‌نمودند. و از جمله اين گروهند: عباس عموي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ، كعب بن مـالـك، عبـداللّه بـن رواحـــه، حسان‌بن‌ثابـــت، مالـــك بـــن عـــوف و...(1)

اگـــر با يك ديـد كلـي به شعـر و شاعـري و به طـور عام به ادبيات بنگـــريـــم درمي‌يـــابيـــم كـــه:

1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 31 .

ادبيات نمودار ذوق و نيروي خيال و نماينده تأثرات و عواطف بشر در برابر شگفتي‌هاي جهان و زيبايي‌هاي طبيعت است كه مانند ساير شئون اجتماعي به مقتضاي زمان و مكان در معرض تغيير و تبديل است، دنيا و هر چه در اوست مخلوق جريانات روزمره زندگاني است، بيان احساسات و تجمع عواطف هم كه منبع شعر و ادب است تابع اين امر لايزال مي‌باشد.

آري هر عهدي رنگي به ادبيات مي‌دهد كه هرچند سلسله افكار بشري را مربوط به يكديگر و حلقه‌هاي پندار زاده انسان را مكمل حلقه مادون دانستني‌هاي او مي‌دانيم باز ادب هر عصر از اعصار آينده ممتاز و داراي جلوه و رنگ خاص است و به همين دليل با وجود عدم قطعيت از لحاظ سهولت كار ادبيات ايران را از نقطه نظر زمان به قبل از اسلام و بعد از آن، و از جهت روش گويندگي و شاعري به سبك‌هاي خراساني، عراقي و هندي تقسيم مي‌كنند. (1)

البته در آغاز مخصوصا قبل از اختراع عروض تفاوتي بين نظم و نثر وجود نداشته است. چه، علوم در سينه‌ها محفوظ مي‌ماند و هيجانات و ابراز احساسات و خواسته‌هاي دروني بوسيله خطابه بيان مي‌شد و در واقع قديمي‌ترين شعر جهان گفتارهاي هيجان‌آميز بوده است. شعر، نخست بسيار ساده و بي‌پيرايه و حتـي فاقد قافيـه و دور از قواعـد عروض و عـاري از آهنـگ بـوده اسـت. (2)

1 و 2 - شعر و موسيقي،ابوتراب‌رازاني،1340،اداره كل‌نگارش وزارت آموزش و پرورش، ص 28.

مي‌توان گفت خليل ابن احمد نخستين كسي است كه بحور شعري را تحت نظم بيرون آورد. در ايران هم در اواخر قرن دوم و يا اوايل قرن سوم شروع به تقليد عروض عرب كردند و خود نيز عروض تازه اختراع نمودند و بعضي از بحور عرب را هم اصولاً به كار نبردند و برخي را هم كه بين زبان عرب و عجم مورد استعمال بود را به خوبي به كار بردند كه از آن جمله مي‌توان از رمل، رَجَز، هزج و متقارب نام برد. (1)

بـــراي شعر انـــواع مختلفـــي مانند حماســـه، وعظ، حكمـــت، تغـــزل، تشبيـــب، مرثيـــه، هجـو، وصـــف، مطايبـه، حكايت، عتاب و شكوي دارد. بعضي نيز شعر را به ســـه نـــوع اخلاقـــي، وصفي و داستاني (روايي) تقسيم مي‌كنند .(2)

اَدونيس شاعر معروف سوري تبعه لبنان در دفاع و توضيح مراحل نخستين ظهور شعرها و نشان دادن ارزش‌هاي حاكم بر شعر قديم كه اينك تحول يافته و

1 و 2 - شعـر و موسيقـي، ابـــوتـراب رازانـــي، 1340، اداره كـــل نگـــــارش وزارت آمـــــوزش و پـــرورش، ص 11 و 19.

جـــاي خـــود را به ارزش‌هـــاي ديگـــري داده اســـت اين‌گونـــه داوري مـــي‌كنـــد:

ـ جنبه اخلاقي حكمت‌ها از قبيل قناعت، صبر، خضوع در برابر قضا و قدر و سرسپردگي در برابر عرف و عادت‌ها و... در شعر عربي قديم همه جا آشكار است، اما شاعر معاصر عرب از اين كار سرباز مي‌زند و جنبه اخلاقي اين‌گونه حكمت‌ها را به پرسش و بحث مي‌كشاند يعني اضطراب، هراس، نااميدي، اميد، آرزو و طغيـــان و سركشـــي جاي آن تعـاليـــم و حـــال و هـــواهـــا را مي‌گيـــرد.

ـ آخرت و زهد در دنيا در تمام جوانب شعر قديم عرب آشكار است ولي شعر جديد مي‌كوشد كه متمسك به همين جهان باشد. شعري باشد زميني و در قلمرو مشكلات انسان بر روي زمين.

ـ شعر قدماي عرب شعر سرمشق‌ها و نمونه‌هاست. شاعر قديم عرب تمام سعي و كوشش خود را مصروف اين مي‌كند كه خود را به نمونه و سرمشق نزديك كند، همان چيزي كه منتقدان قديم آن را «عمود شعر» مي‌خواندند و سعيشان بر اين بود كه كار شاعران را به ميزان نزديك يا دوري نسبت به سرمشق‌ها مورد ارزيابي قرار دهند. شاعر امروز عرب سرمشق و نمونه را ردّ مي‌كند.

ـ در شعر قديم عرب زمان حركتي است به عنوان دور شدني مستمر و پيوسته از اصل يعني «گذشته، حال و آينده» جز انحطاط نسبت به نمونه و سرمشق به حساب نمي‌آيد، نمونه‌اي كه خود همان گذشته است. به همين دليل در شعـر كهن كوشـش شاعر بر اين بـود كه «اكنـون و آينـده» را حتي‌المقدور از «گـذشتـه» كـه همـان اصـل و سـرمشـق اسـت سـرشـار كنـد.
پيشرفت از نظر يك شاعر قديم عبارت بود از تَشبّه به گذشته. كمال كلّي در نظـر او در اكنـون يا آينـده قابل تصـور نبود. شاعر معاصر عرب زمان«بسته» را رها كرده و زمان «گشايش و تغييـر» را مي‌سـازد يعنـي «تاريـخ» را مي‌سازد .

ـ در شعر قديم عرب جنبه غنايي شعر كاملاً شخصي و فردي است ولي شعر جديد روي در يك تجربه كلي در رابطه با انسان و جهان دارد، نوعي جنبه غنايي جهانشمول.
ـ شعر قديمي عرب يا غناء است و يا تأمل، البته در محدوده‌اي جزيي از جهان و زندگي، و در محدوده ثابتي از تعبير. معناي اين شعر نيز بر «شكل» استوار اسـت، اما شعر جديـد عرب مي‌كوشـد كه تجربه‌اي فراگير باشد در برابر انسـان و زنـدگـي و جهـان و معنـاي آن بـر «شكـل» استـوار نيسـت.
ولي امروز معناي شعر با آفرينش و دگرگون سازي همراه است نه با «صنعـت و وصف» چنان‌كه در گذشته چنان بود، در گذشته شعر عبارت از شكـل بـود و امـروز بـه گـونـه وضعيـت و يا حالتـي درآمـده اسـت. (1)

اديبان عرب به سنت گذشته خويش مي‌پنداشتند كه شاعر بايد به هنگام سرودن قصيده از همان شيوه شاعران عصر جاهلي شروع كند و حتي گريه بر اطلال و دمن را بعضي شرط قصيده دانسته‌اند و در اكثر كتب ادب عرب و بالطبع در كتاب‌هاي ادبي فارسي نيز اين موضوع را يادآوري كرده‌اند كه هرگاه مي‌خواهي شعري بگويي نخست قافيه را در نظر بگير. ابن رشيق قيرواني صاحب كتاب معروف «المُعَدَّة» مي‌گويد: بهتر است كه شاعر اگر قافيه شعر را نمي‌شناسد و آماده نكرده شعر نگويد. (2)
1 و 2 - شعـر معاصـر عـرب، محمـد رضـا شفيعـي كـدكنـي، 1380، چـاپ اول، تهـران، انتشـارات سخـن، ص 33 و 53 .

سبك هندي داراي لحن و آهنگ مخصوصي است كه از اين حيث شباهتي به سبك‌هـاي ديگـر نـدارد، از تركيـب كلمـات و سيـاق عبـارات و تأثيـر معانـي و مشخصـات مـذكـور و شيـوه مخصـوص شاعـر در اداي مطلـب لحن خاصي پديد مي‌آيـد كه به گـوش آشنايـان سخـن كامـلاً آشنـاسـت و در حقيقـت نخستيـن وسيلـه تشخيـص و امتيـاز سبـك هنـدي از سبك‌هـاي ديگـر اسـت و اين همـان كيفيتـي اسـت كـه بايـد آن را حس كـرد و به شرح و وصف درنمي‌آيد. (1)

1- تحول شعر فارسي، زين العابدين مؤتمن، چاپ شرق، ص 369 .

پس از انقراض غزنويان و روي كار آمدن سلجوقيان كم‌كم خراسان مركزيت علمي و ادبي خود را از دست داد و مراكز ديگري چون هند و فارس و آذربايجان بر اثر ظهور و اقتدار اتابكان براي ادب فارسي به وجود آمد. گويندگان بزرگ عصر نيز چون خاقاني و مجير از مردم شهرهاي مركزي ايران بودند و همين پيشقدمان ادبي سبب شدند كه سبك خراساني به حكم طبيعت تغييراتي پذيرد، جمله‌بندي به طرز ولايتي شيوع يابد، اصطلاحات محلي در شعر وارد گردد و از افكار جالب و تازه به دوران رسيده عرفان و تصوف استفاده شود و با آن كه عده‌اي از گويندگان برگزيده اين دوران از كسي تقليد نكردند و خود خصوصيات فكري و ذوقي مخصوص به خود را به كار مي‌بردند و در واقع پيرو روش فردي بودند و در نتيجه مجموعه اين طرق انفرادي با آن كه ريشه و مبناي خراساني داشت به سبك عراقي موسوم گرديد كه از خصوصيات برجسته اين سبك چنين مي‌تـوان نـام برد:

كوشش در آرايش شعر، به كار بردن صنايع ادبي، رواج روح غزل‌گويي و لطافت ظاهري جُمل .

اگـر بـاز هم به دوران قبـل از اسـلام نظـري بيفكنيـم درمي‌يابيـم كـه:

تا زمان پيش از اسلام نخست به فن شعر مي‌پرداختند و سخناني به شيوه شعـر ساخته و آن را با آواهاي متناسب مفهوم مي‌خواندند و چنين كلامي را بيـت مي‌ناميدنـد.

از مرحله شعر جاهلي كه بگذريم تا زيان در آن دوران سرود يا آواز هم مي‌خواندنـد، شتربانـان به هنگام راندن شتر و جوانان در خلوت و تنهايي سـرود مي‌خواندنـد كه اگر ايـن آواز دربـاره تهليـل و يگانگـي خـدا بـود آن را تغييـر مي‌نـاميـدنـد. (1)

چنانچه از روايات و شواهد تاريخي مشهود است اعراب عصر و صدر اسلام در فصاحـت و بلاغـت و شعـر و شاعري يد طولايي داشته و زبانزد بوده‌اند. (2)

آن‌ها براي راندن شتران خود نيز سرود خاصي مي‌خواندند كه «حدي» نام دارد و در لغتنامه دهخدا آن را چنين معني كرده‌اند: حدي سرودي بوده كه اعراب بواسطه آن شتران را مي‌راندند. (3)

در صدر اسلام و بر اثر جاذبه اسلام در سينه‌هاي مردمان و گرايش آن‌ها به

اين دين مبيــن در اخـلاق و رفتــار آنان تغييـرات چشمگيري به چشم مي‌خورد.
1 و 2 و 3 - مباني موسيقايــي الحــان و نغمات قرآن‌كريم، حسن سلطان پناه، 1382، تهران، انتشـــــارات اســـــوه، ص 9 و 16.

روح ديني چنان دل‌هاي مردم مجتمع آن روز را مسخر نموده و با روحشان آميخته شد كه حتي زنان مسلمان را تحت تأثير خود قرارداد و هنرنمايي‌هايي در اين زمينه نمودند، پرده‌نشيني و حجاب آنان را از دفاع از حريم مقدس اسلام بازنداشت و آن‌ها نيز با سرودن اشعاري دل‌نشين از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله دفاع نمودندكه از آن جمله‌اند:
ام‌المؤمنين حضرت خديجه عليه‌السلام همسر پيامبر اسلام اشعاري نغز و لطيف مي‌سرود. از جمله شعري است كه به هنگام زانو به زمين زدن شترش در مقابل پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و چهره بر قدم آن حضرت ماليدن و به فضل وجود مباركش به زبان آمــدن، ســروده است:
به فضل پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شتر به زبان آمد و خبر داد كه به وجود حضرت سرزمين مكه شرافت يافت. اين محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله بهترين برانگيختگان خداست كه بر

خاك قدم نهاده و شفيع امت است. اي كساني كه به او حسد مي‌ورزيد بگذاريد خشــم شمـا را نابــود ســازد. چـه، اوست محبوب و بهتر از او در خلايق نيست.
ـ سَعدي دختــر كُربُز، خاله عثمــان اشعــاري در تبليغ از دين سروده است از جمله:
اي عثمان اين است پيامبري كه با دليل واضح از جانب خدا آمده است و قرآن بر او نازل گشته، زنهار كه بت‌ها ترا گمراه نسازند و پيرو او باشي، سپس گفت: همانا محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله رسول خداست و جبرئيل بر او نازل مي‌شود، محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله مشعل هدايتي است كه انوار تابناكش روشنگر انسان‌هاست، پيوسته از صدف پاك دهانش درهاي خيرخواهي و مصلحت انديشي نثار بشريت مي‌گردد، رستگاري در ديــن مقــدس اوســت و بـالاخــره پيــروزي نهــايــي بــا او خواهــد بــود.
ـ هند دختر ابان بن عباد بن عبدالمطلب بنا به نقل (طبقات كُبري) جلد 4، صفحه

184 درباره نبي‌اكرم اشعاري سروده و در جنگ احد هم در جواب هند دختر عتبه كه به كشته شدن حمزه و ساير شهداي مسلمين اظهار سرور مي‌كرد و مي‌گفت: «ما در اين جنگ انتقام جنگ بدر را گرفتيم، چه، از كشته شدن

پدر و عمو و برادر ناكامم صبرم تمام شده بود، اكنون كه وحشي با كشتن حمزه سوز درونم را شفا بخشيد من هم به نذر خود وفا خواهم كرد». و هند دختر ابان در جواب گفت: اي دختر مردي ماجراجو و كافر، تو در بدر و جنگ‌هاي ديگر به سزاي خود رسيدي و در بامداد پيروزي جوانمردان اسلام و بني‌هاشم به كيفر كردار خود مي‌رسند. حمزه شير بيشه ماست و علي عليه‌السلام باز شكاري ما.
ـ خنساء دختر عمر و دخترزاده اِمرؤالقيس از بانوانيست كه بسيار شعر سروده و شعر شناسان جملگي متفقند كه نه قبل از او و نه بعد از او زني به پايه او نرسيده است. پيامبر گرامي از شعر اين بانو بسيار مسرور مي‌شد و مي‌فرمود كه از شعرش بخواند.
سبك عراقي (117)
ـ عايشه همسر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شعر زيادي از حفظ داشت و بنا به نقل خودش دوازده هزار بيت از اشعار لبيد را به خاطر داشت و پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله از او مي‌خواست كه برايش از اشعاري كه حفظ است بخواند و از جمله آن اشعار دو بيـــت زيـــر اســـت:
هرگاه طلا با سنگ محك آزمايش شود بدون شك غش آن آشكار مي‌گردد و طلاي خالــص و مغشوش از هــم جدا مي‌شــود، علي عليه‌السلام در بيــن ما مانند آن سنگ محك است .
از ديگر زنان شاعره مي‌توان به «شيما دختر حارث بن عبدالعزي، رقيه دختر ابي‌صيفي ابن هاشم ابن عبدالمطلب، اروي، عاتكه، صفيه دختران عبدالمطلب، هند
(118) شعر و شاعري
دختـــر حارث، ام سلمـــه زوجـــه پيامبـــر صلي‌الله‌عليه‌وآله و عاتكه دختر زيد» اشاره كرد. (1)

دعوت روحي و ياري دين كه به وسيله شعر انجام مي‌گرفت و از تأييد قرآن و حديث هم برخوردار بود در زمان ائمه طاهرين نيز چون زمان رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله بي‌قــرار بود و مــردم مجتمــع آن روز از شعر شعــراي اهل‌بيت قلوبشان مسخــر مي‌شــود و حقايــق مكتــب ولايـت با جانشــان آميختــه مي‌گــرديـد.
پيوسته شعرا از نقاط دور با قصايد مذهبي و چكامه‌هاي ديني خود به خدمت
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 32 .

ائمه عليهم‌السلام مشرّف مي‌شدند و مورد تفقد و اكرام ايشان واقع مي‌گشتند، شعر آنان را كه چكيده فكر و انديشه‌شان بود به نظر اعجاب مي‌نگريستند و تحسين مي‌فرمودند، به احترام مقدمشان محلفل‌ها تشكيل و دوستان خود را به آن محافل دعوت مي‌كردند و با دادن صله و جايزه‌هايي گرانبها شعر را مورد نوازش و مرحمت قرار مي‌دادند و نكاتي را كه موجب خلل و نقص شعر آن‌ها بود تصحيح مي‌فرمودند.
لذا در دوره ائمه طاهرين تحولاتي در شعر و ادب پيدا شد و به كمال گرائيد و در اجتمـــاع آن روز و از بيشتــر علـــوم و فنــون اجتماعــي پيشــي گرفــت.
اهميت شعر به جايي رسيد كه به پانمودن مجلس شعر و صرف وقت نمودن به خاطر آن در مكتب اهل بيت عليه‌السلام جزء طاعات شمرده مي‌شود و گاهي بعضي از اشعار نغز در شريف‌ترين اوقات خوانده شده و به بزرگ‌ترين اعمال عبادتي مستحبــه مقــدم مي‌شد چنان‌كه ايــن حقيقــت بــه وضــوح از گفتــار و رفتــار امام صــادق عليه‌السلام نسبت به قصيــده هاشميــان كميـت مشاهده مي‌شود.

كميت در ايام تشويق در روزهايي كه نور ماه به آخرين حد از زيادي مي‌رسد در مني به آن حضرت وارد شد و اجازه خواست تا براي حضرت از اشعار خود بخواند. حضرت فرمود: اين ايام بسيار شريف و باارزش است.
كميت عرض كرد: اين اشعار درباره شما سروده شده، امام چون اين جواب را شنيد فرمود تا ياران و همراهان جمــع شدند و به كميــت هــم اجــازه داد تــا شعــرش را بخــوانــد.
كميت قصيده لاميه از قصايد هاشميان را خواند و پس از اتمام شعر حضرت درباره‌اش دعا فرموده، هزار دينار و يك دست خلعت به او

مرحمــت نمودنـد. (1)
با توجه به اين كه فوايد اجتماعي و ديني بر اشعار بار بود، پيشوايان دين هيچ‌گونه نظري به شخصيت شاعر نداشتند و نسبت به ساير شئون و اعمالشان
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 36 .

خورده نمي‌گرفتند هرچند كه شاعري آلوده و بدمنش بود و از رفتارش ناراضي بودند. ولي همين كه افكار و اشعار چنين شعرايي را مي‌ديدند كه در راه هدايت و ترويج دين و بيان حقايق مفيد است از اعمال بدشان چشم‌پوشي كرده و به ديده استرحام به آن‌ها مي‌نگريستند. و برايشان طلب آمرزش مي‌كردند و احساسات مؤمنين را به اطرافشان تحريك مي‌كردند و براي دلگرمي ايشان سخنان اميــدزايي مي‌فرمودنــد. برخي از سخنـان ائمه هدي درباره ايشان عبارتست از:
ـ بر خداوند بزرگ سخت نيست كه گناهان دوستان و ستايشگران ما را بيامرزد.
ـ آيــا بخشــودن گناهـان دوستـداران علــي عليه‌السلام بــر خــدا سنگيــن اســت!
ـ هيــچ لغــزشـي براي دوستــداران علــي عليه‌السلام رخ نمي‌دهــد مگــر ايــن كــه در قــدم‌هـــــاي ديگـــر از لغـــزش‌هـــا محفـــــوظ مــي‌مـــاننـــد.

امــام باقــر عليه‌السلام بــه فرزنــدش امــام صــادق عليه‌السلام وصيــت مــي‌كنــد كــه:
از مال من فلان مقدار براي نوحه‌سرايان وقف كن كه تا ده سال در مني موقعي كه حاجيان جمعند بر من نوحه‌سرايي كنند. اين تعيين محل و وقت خود دليل روشني است بر اين كه غرض امام اين است كه نام و خصوصيات و جهات مربوط به امام درگذشته به وسيله همين نوحه‌سرايان به گوش مسلماناني كه در آن اجتماع شركت جسته‌اند برسد، تا نفوس را متوجه اين آستان نمايند و بالنتيجه شور و علاقه‌اي نسبت به مذهب اهل‌بيت در آن‌ها ايجاد شود. همه ساله اين مراسم تجديد شود تا مسلمانان ديگري كه سال‌ها بعد مي‌آيند به حقايق مكتب اهل بيت آشنا گردند و نسبت به امامت ائمه متمايل گردند و به پيروي از مكتب امامان برحق تحريك شوند و تعاليم نجات بخششان را به كار بندند و به
وصيت امام باقر عليه‌السلام (123)
همين جهت سرّ عزاداري سيدالشهداء نيز روشن مي‌شود. و به خاطر همين فايده كه به شعر مترتب است شعراي اهل بيت پيوسته مورد خشم و غضب مخالفين بودند، زيرا مجلس آرايي و مديحه‌سرايي آن‌ها بر دشمنان گران مي‌آمد و بدين جهت مديحه‌سرايان ائمه هدي از كيد و دسيسه‌هاي دشمنان هميشه در هراس بودند و گاهي هم به مقتضاي موقعيت براي حفظ جانشان از خانه و زندگي آواره مي‌شدند و در گوشه‌اي با رنج و مشقّت به سر مي‌بردند و اگر بعضي از آن‌ها دستگير مي‌شدند مشمول هرگونه شكنجه بودند، زبانشان بريده مي‌شد، تبعيد مي‌شدند، زندان مي‌رفتند و در آخر امر هم شربت مرگ نصيبشان مي‌گشت.

فقهاي امت اسلامي و زعماي مذهب نيز از سيره ائمه معصومين عليه‌السلام پيروي كردند و در راه خدمت به دين وصايت از حريم و ناموس مذهب و حفظ و حراست مأآثر اهل بيت به پاخاستند تا در اجتماع خود نام ائمه عليهم‌السلام را رواج دهند، نسبت به شعراي اهل بيت عليهم‌السلام توجه مي‌نمودند و بادادن جايزه موجبات تشويقشان را فراهم مي‌كردند و همچنان كه به تأليف كتب فقهي و معارف اسلامي اهميت مي‌دادند به تدوين كتب شعري و تشريح فنون ادبي مي‌پرداختند تا اصول شعر و ادب تقويت شده و جاويد بماند.

ـ شيخ عظيم‌الشأن و بزرگوار مرحوم كليني كه بيست سال از عمر خود را در راه تأليف كتاب كافي صرف نموده كتابي دارد مشتمل بر اشعاري كه در وصف اهــل بيـــت عليهم‌السلام سروده شده.

ـ عَيّاشي عالــم بزرگــي كه داراي كتــب بسيــاري اســت در فقه شيعه، كتابـــي‌هـم درباره شعر دارد.

ـ مرحــوم صدوق آن جانباختــه احيـاي فقه و حديث داراي كتاب شعر است .

ـ مرحوم جلودي شخصيت بارز شيعه در بصره كتابــي دارد كه هر چه

شعــر دربـــاره علــي عليه‌السلام ســروده شـــده در آن جمـــع نمــــوده اســـت.

ـ استاد الطايفه شيعه ابوالحسن شمشاطي مؤلف مختصر فقه اهل بيت در الجزيره كتابي گرانبها در فنون شعر دارد.

ـ مرحوم شيخ مفيد كه خدمات ارزنده او نسبت به اسلام و مسلمين بر احدي پوشيــده نيســت كتـابــي دارد در مســائــل مربــوط بــه شعــر و شاعــري .

ـ سيــد جليل‌القــدر مرحوم سيــد مرتضــي (علــم‌الهــدي) داراي ديــوان مفصّــل شعــري اســـت و نيــز در فنـــون شعــر تأليفــات نفيســـي دارد. (1)

به جز اين عده فقها و علماي ديگر شيعه هم مشوّق اين راه بوده‌اند و علماي بزرگ پيوسته در اعياد مذهبي و نيز ديگر مناسبت‌ها از قبيل روزهاي وفات آنان

1- الغديـــر، جلـد 2، علامــه امينـــي، ص 37 .

مجالسي را ترتيب مي‌دادند، شعرا در مجالس گرد مي‌آمدند و مرثيه سرايي مي‌كردند و بدينوسيله مكتب اهل‌بيت را احياء مي‌نمودند و دل‌هاي شنوندگان را از مهر و محبت به اين مجالس مورد احترام و تكريم لبريز مي‌نمودند. جايزه‌هاي شايسته‌اي به آن‌ها (شعرا) اعطا مي‌شد و تازه اين فقط اجر مادي آن‌ها بود و اجر معنوي آن‌ها نزد خداوند ثابت و برقرار بود.
اين روش و گرايش نيكو در بعضي اعصار بيشتر از عصر ديگر رونق مي‌يافت و مورد عنايت بيشتري قرار مي‌گرفت و در مردم نشاط و احساسات بيشتــري حــس مــي‌شــد و نتـايــج گــرانبهــايــي نصيبشــان مــي‌گشــت.
ازجمله دوران پررونق دوران زندگي‌آيت‌اللّه بحرالعلوم‌ومرحوم‌كاشف الغطاء بــود و از دودمــان پاك پيامبر آيت اللّه شيرازي ساكن سامرا را مي‌توان نام برد.
او در ايام اعياد و وفات پيوسته محافل و مجالس ديني تشكيل مي‌داد و ادبا و

شعراي نامي نواحي مختلفه در آن مجالس شركت مي‌جستند و با انشاء قصايد خود مورد عواطف ايشان قرار مي‌گرفتند و از تشويق‌ها و عطاياي آن بزرگوار بهره‌مند شده و سپس به جايگاه خود بازمي‌گشتند. يكي از آن نمونه‌ها شاعر روشن دل اهل بيت عليه‌السلام ، سيد حيدر حلّي است. در يكي از مراسم مذهبي قصيده شيوايي سرود و آهنگ درگاه سيد شيرازي نمود، پس از برگزاري مجلس سيّد قصد داشت بيست ليره عثماني به عنوان صله به سيد حيدر بدهد، ولي بعد از اين كه با عموي خود مشورت كرد عمويش حاج ميرزا اسماعيل گفت:
او شاعر دربار اهل بيت است و اين مقدار زيبنده مقام ايشان نيست، سيد حيدر از امثال دعبل و حميري و نظاير آن دو برتر مي‌باشد، پيشوايان دين به شاعران زمان خود كيسه‌هاي پر از طلا مي‌دادند. سپس به سيد حيدر يكصد ليره بخشيدنــد و آيت‌اللّه شيــرازي مرجــع عاليقــدر شيعــه دســت آن شاعــر

اهــل بيـت را بوسيد. (1)

ـ امير المؤمنين علي عليه‌السلام : همانا علي عليه‌السلام بعد از رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فصيح‌ترين و آشناترين مردم است به خصوصيات و موازين كلام عرب، آن حضرت در ضمن اشعاري چنين سرود:
مُحَمَّدُ النَّبِيُّ اَخِي وَ صِهْرِي محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر خدا برادر مهربان و خويشاوند من است .
وَ حَمْزَةُ سَيِّدُ الشُّهَداءِ عَمّيِ و حمزه سيد الشهداء عموي من است.
1- الغـــــديـــــر، جلـــــد 2، عـــلامــــــــــه امينــــي، ص 40 .
شعراي غدير (129)
سَبَقْكُمْ اِلَي الْاِسْلامِ طُرّا در كودكي كه هنوز بالغ نشده بودم و پيش از همه شما اسلام اختيار نمودم .
غُلاما ما بَلَغْتُ اَوانَ حُلْمِي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در روز عيد غدير خم ولايت مرا بر شما واجب كرد.
فَوَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلُ پس واي، واي، واي بر كسي كه فردا با ستم بر من
لِمَنْ يَلْقَي الْاِلهُ غَدا بِظُلْمِي در روز واپسين خدا را ملاقات كند .(1)
ايــن قصيــده از قصايــد مشهــور است و امــام آن را در جــواب نامــه
1- الغـــديـــــــر، جلـــــــد 2، عـــلامـــه امينــــــــي، ص 44 .
(130) شعر و شاعري
معاويــه نوشتــه بودند كه بوسيلــه اشعــارش خود را معرفي كرده بود و مفاخــر خــود را برشمرده بود. (1)

«قصيــده مــدارس» دِعْبِــل از بهتريــن نوع شعــر و شكوه‌مندترين مـدايحــي اســت كــه دربــاره خــانــدان پيامبــر صلي‌الله‌عليه‌وآله ســروده شــده اســت.
دعبل آن را براي علي‌ابن موسي الرضا عليه‌السلام سروده و گفته است چون به خدمت آن امام رسيدم فرمود: يكي از سروده‌هايت را برايم بخوان و من خواندم و امام آنچنان گريست كه از هوش رفت. خدمتگزاري كه در خدمتش بود به من اشاره كرد كه آرام گير و من خاموش ماندم. ساعتي درنگ كرد و سپس فرمود: دوباره بخــوان و من خوانــدم تا به همــان بيت رسيــدم و همــان حال نخستين دست داد و پرستــار حضــرت اشــاره به سكــوت كــرد و من ســاكــت شدم. ساعتـــي ديگر گذشت و امام فرمود:
1- الغدير،جلد2، علامه‌اميني، ص44.

باز هم بخوان و من قصيده را تا به آخر خواندم. سه بار به من فرمود: احسنت سپس فرمود ده هزار درهم از آن سيم‌هايي كه به نام حضرتش سكه خورده بود و پس از آن به هيچ‌كس داده نشد به من دهند و با فرماني كه به خانواده خود داد خادم حضرت جامه‌هاي بسياري برايم آورد و من به عراق آمدم و هريك از آن درهم‌ها را به ده درهم به شيعيان فروختم و صدهزار درهم به دستم رسيد و اين نخستين ثروتي بود كه فراهم آوردم. (1)
1- الغدير، جلد 2، علامه اميني، ص 248 .

از شعراي دوره جاهليت، عصر ظهور اسلام، دوران زندگي ائمه و بالاخره از شعراي عرب و خارجي كه بگذريم بالاخره نوبت به شعراي فارسي مي‌رسد كه در باب شعر از ستاره‌هاي درخشان هستند و از لحاظ معاني و مفهوم قصايد و غزليــات آنان زبانـــزد خــاص و عــام اســت.
يكي از اين شاعران برجسته خواجه شمس الدين محمد ملقب به حافظ شيرازي است كه استاد مطهري درباره اشعار او مي‌گويد:
آنچه از اشعار حافظ درك مي‌شود و براي هر خواننده‌اي يقين حاصل مي‌كند اين است كه اشعار او موج يك روح پاك است كه به زبان رسيده است. هرگز يك سخن مصنوعي قادر نيست حامل اين اندازه موج باشد كه اين چنين بر دل‌ها بنشيند. به همين دليل شعر حافظ نمونه كوچكي است از قرآن، نهج البلاغه و

شاعران برجسته اهل بیت علیهم‌السلام (133)
صحیفـــــــه. (1)

در ميان مرثيه سرايان و حكايات و پاداش‌هاي آنان از طرف ائمه به وصال شيرازي و حكايت زيباي او مي‌رسيم. وصال بيشتر مراثي خود را درباره خاندان عصمت و طهارت در اواخر عمر سرود. شبي در خواب حضرت فاطمه عليهاالسلام را زيارت كرده و سلام مي‌كند ولي پاسخي از آن مخدره نمي‌شنود، دوباره سلام مي‌كند و باز جوابي نمي‌شنود، آشفته حال عرض مي‌كند مگر خدمات وصال پذيرفته‌آن‌آستان‌نيست‌كه بذل‌عنايتي نمي‌شود؟ حضرت درجواب‌فرمودند:با اين

1- تماشاگه راز، مرتضي مطهري، ص 76 .

سعادتي‌كه‌خداوند به‌توعنايت‌فرموده‌دريغ‌است‌تنهاحسين عليه‌السلام را فرزند من داني!

وصال سراسيمه و پريشان حال از خواب برخاست و مرثيه معروف امام حسن‌مجتبي عليه‌السلام را باسوز و گداز تمام‌سرود.درشب‌ديگرفرزندش‌امام‌حسن عليه‌السلام را در خــواب ديــد. امــام عليه‌السلام بيــان داشــت كه مرثيــه وصــال فرمــودنــد:

خون خوردن و عداوت خلق و جفاي دهر يعني امامتش را به برادر حواله كرد.(1)

هنگامي كه از اهميت شعر در فكر و فرهنگ سخن مي‌گوييم به اين معني نيست كه هر كسي حق دارد هر مهملي را به نام شعر ديني نشر دهد. شعر، فني دقيق است، بايد در قلمرو و فرهنگ دين، آنان كه استعداد دارند از جواني به

1- مراثي وصال شيرازي، علي اكبر نوري زاده، ص 10 .

استادان فن مراجعه كنند تا در رده شاعران توانا درآيند، آنگاه به نشر فرهنگ اســلام و حماسه‌هــاي حــق در بُعد شعــر مذهبــي بپردازند، مراجعه به استادان فنّ و اديبان ماهرو سخن‌شناسان صاحب ذوق ايــن فايــده را نيز دارد كه اگــر كسي استعــداد كافــي براي اين كار نــدارد اين را بفهمد و دست از ضايع كردن فرهنگ ديني چه به صورت شعــر يا غيره بــردارد. در همــه آنچه كه گفته مي‌شود، شعر، نويسندگي و ادبيــات و غيــره كار ديمــي و از پيــش خــود ارجـي ندارد، اين‌ها همــه بايــد با ديــدن استــاد و آموختــن فــنّ باشـد.

نمونه ديگر از شعر متعهد اسلامي مدايح سرشاري است كه شاعران مسلمان به ويژه شاعران شيعي در مدح علي‌ابن‌ابيطالب عليه‌السلام و ديگر امامان سروده‌اند. اين آثار، تندي‌هاي بلند حماسه و اعتقاد و تعهد است. كسي كه بپندارد

كـه اشعــار مدح مذهبــي، تنها ثناگويــي و مــدح است، آن هم از نوع ديگر مدايـح، جاهل است. پيشوايان اسلام همواره مدح و مدحگويــي را نكوهيــده‌انــد:

مَنْ مَدَحَكَ فَقَدْ ذَبَحَكَ هر كس ترا ستود ترا نابود ساخت

اُحْثُوا فِي وُجُوهِ المَدّاحِينَ التُّرابْ توي صورت مدح‌گويان خاك بپاشيد

به اين گونه خواسته‌اند تا مردم مدح‌گويان و متملقان را ساكت و تحقير كنند. روايات در ذم مدح بسيار رسيده است به ويژه در جايي كه صفات و خوبي‌ها و ارزش‌هايي به كسان نسبت دهند كه آنان دارا نباشند، در اين صورت تملّق است و منهي و از همه بدتر مدح‌گويي گناهكاران و ستمگران و جباران است. پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود:

«اِذا مُــــدِحَ الفــاجِــــرُ اهْتَــــزَّ الْعَـــرْشُ وَ غَضِـــبَ الــــــرَّبّ»

هنگامي‌كه فاجر را ثناگويند و تعريف كنند عرش بلرزد و خدا خشمگين شود.

شاعران سلف اسلام كه در دامان اين تعاليم تربيت يافته بودند هرگز به سوي مدح‌گويي ـ به معناي متعارف ـ نمي‌گراييدند و آن را مذموم مي‌دانستند و از نظر شرع منهي.

بعدها بيشتر شاعران مذهبي، به ويژه در زبان فارسي از اصالت كار دور ماندند و در مدايح ديني نيز غرض اصلي را رها كردند. باري، در شعر مذهبي نظر كلي بر نشر مبادي دين بود و احياي حقايق ايمان و زنده كردن دل‌ها و جان‌ها و جاري ساختن خون حماسه و تعهد در رگ‌ها و پي‌ها، از اين رو شاعران بزرگ شيعه هميشه براي حكومت‌هاي فاسد خطري بزرگ محسوب مي‌شدند زيرا آنان در خلال مدح آل‌محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله حقايق دين و صفات لازم حاكم ديني را ياد مي‌كردند و با ذكر صفات اسلامي امامان و مقايسه و تحقير زمامداران دل‌ها را به حق و

حكومت حق توجه مي‌دادند. (1)

يكي از شاعران بزرگ كه در ساختن قصايد بديعه اثري عظيم داشته است شيخ صفي‌الدين حلّي است. (فن بديع فني است كه با آن وجوهي را بيان مي‌كنند كه سخن را زيبا كرده و نيز مقتضاي حال را رعايت كرده و به مقصود دلالت مي‌كند) .(2) شيخ در كوبيدن مداحان ظَلَمه و ستمگران و خوار ساختن جباران ـ با زبان نيرومند شعر ـ كوششي ستودني داشته است و از جمله شعر معروف او

1 و 2 - ادبيـــات و تعهـــد در اســـلام، محمـــــد رضـــــا حكيمـــي، ص 93 و 273 .

در ردّ شعر عبداللّه بن معتّز عباسي كه همواره مي‌خواست با قدرت هنر و طبع شعر نيرومندي كه داشت مظالم دستگاه خلافت عباسي را بپوشاند و تاريكي‌هاي ستمكاران را از نظر اجتماع دور بدارد، ولي شاعران بيدار دل و بيدارگر شيعه از خفه كردن اين نفس‌هاي آلوده غفلت نمي‌ورزيدند و بدين‌گونه براي نشر حماسه‌هاي تشيع به پا مي‌خاستند و به آفرينش روز و روشني مي‌پرداختند و موضع‌گيري‌هاي ظاهر الصلاحي را كه جباران به نام شعر و هنر براي سرگرم ساختن‌مردم ارائه‌مي‌دادند اينسان‌رسوا و خوارمي‌ساختند. احمدامين مصري در صفحــه 86 كتاب «المهدي و المهدوية» مي‌نويسد:

اگر بيشترين ادبيات سنّي صرف ستايش خلفاء و پادشان و اميران سني شد ادبيات شيعه همواره در راه ستايش امامان قرار داشت و سروران مرثيه‌هاي جانگـــداز بـــراي شهيـــدان آل محمــــد صلي‌الله‌عليه‌وآله .(1)

1- ادبيات و تعهد در اسلام، محمد رضا حكيمي، ص 157 .

شهيـــــــد مطهـــــــــري معتقـــد اســـــــت:
تأثير ادبيات در روحيه و اخلاق و اوضاع زندگاني بشر و در تحولات تاريخي كه در مجتمع بشري رخ داده اگر بيشتر از تأثير عقل و استدلال نباشد كمتر نيست. گاه اتفاق مي‌افتد كه يكي شعر يا يك ضرب‌المثل كه فقط ارزش شعري و ادبي دارد يك پايه روحيه ملتي را تشكيل مي‌دهد. به شهادت تاريخ اغلب تحولات و انقلابات علمي و فلسفي و صنعتي كه در دنيا پديد آمده به دنبال انقلاب‌هاي ادبي بوده، در تمدن جديد اروپا تأثير وجود شعراء و نويسندگان بزرگ كشورهاي اروپايي كمتر از تأثير وجود علماء طبيعي و رياضي و فلاسفه و

مخترعين و مكتشفين‌نبوده است. (1)
شعر به معناي عمومي آن كه تقريبا پنجاه درصد آثار برجسته فرهنگ بشري را تشكيل مي‌دهد هم از نظر واقع‌گويي و هم از نظر تحريك به سوي ايده‌آل‌هاي عالي انسانيت گام بزرگي برداشته است و بالعكس هر اندازه كه يك شعر از واقعيات دورتر و به احساسات بي‌پايه شاعر مستندتر بوده باشد هر قدر هم كه جنبه هنري و ظرافت آن خوشايند باشد نه تنها استهلاك بيهوده انديشه فرد و اجتماع مي‌باشد بلكه اين قبيل شعرگويي كه با حيات جدي انسان‌ها مبارزه و آن را به مسخــره مي‌گيــرد، آسيب‌هاي زيادي از نيروي تخديري خود به جوامع‌وارد مي‌كند. (1)
1- فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، ص 268 .

هنرمند تا به درجه فتوح نرسد اثر هنري ابداع نمي‌كند، هنرمند در ساحت فتوح عالم سكني دارد و فطرت انديشه او نه در مرتبت اول كه در مرتبت و مقام ثاني است، و اگر بعضي از شعراء به فتوحات باطني نرسيده‌اند از اين جهت است كه جان آن‌ها به تجرد و خودآگاهي نرسيده است ؛ هر چه هنرمند بيشتر به خود، آگاهي برسد بيشتر مي‌تواند فتوح باطني كند. ادبيات و شعر متعهد هنرمند را به جستجوي معناي انسان وامي‌دارد. هنرمندي كه حديث عشق سرمدي و حق و
1- تفسير و نقد و تحليل‌مثنوي، جلد7،محمدتقي جعفري، چاپ دهم، 1363، انتشارات اسلامي، ص 4 .

حقيقت مي‌كند با آن كه حديث نفس اماره خود مي‌كند تفاوتي دارند از زمين تا خدا و از ناسوت تا لاهوت .

شاعري خلوت و آرامش دروني در پي تحيرهايي در برابر جلال و جمال خداوندي است. شاعر در مرتبه تجربه هنري خودش قصه و غرضي ندارد، هنرمند در تفكر هنري، ذاتش به حقيقت تقرب مي‌جويد، شعر او از درونش مي‌جوشد نه آن كه اكتسابي باشد، در اين صورت خالق معاني خداست. (1)
به اين دليل است كه شاعر حكيم با سخن خداوند كه بر پيامبر وحي مي‌شود پيوستگي پيدا مي‌كند. ليكن شاعر به قدر ظرفيت و طاقتش، اما پيامبر آينه تمام نماي درياي معني قدسي است. روشن است كه هرقدر شاعر از انانيت و نحنانيت خود دور باشد بيشتر و بهتر مي‌تواند از درياي حقيقت بهره‌مند شود. در گذشته براي شاعر مقامي بعد از مقام انبياء قائل بودند چرا كه او حكايت عالم قدس

1- فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، ص 269 .

مي‌كند، هر چند اين حكايت آميخته با احساس او باشد. (1)
شاعر از آن جهت كه شاعر است و سر و كارش از طرفي با احساسات و از طرفي با قوه تخيّل است جهان را و آنچه در آن است همواره با نيروي تخيّل و با عينك احساسات و تمايلات مخصوص خود مي‌بيند، قضاوت‌هاي شاعرانه در مورد هر چيزي همواره از روابط معنوي شاعر و آن چيز حكايت مي‌كند، نه از اوصاف واقعي نفس‌الامري آن چيز و به عبارت ديگر افكار شاعرانه انعكاس واقعيت خارجي نيست بلكه انعكاس احساسات دروني خود شاعر است. احساسات دروني شاعر به حسب اوضاع و احوال مختلف است و از اين رو قضاوت‌هاي‌شاعرانه‌دستخوش‌همين‌اختلافات‌است‌به‌خلاف‌قضاوت‌هاي عقلاني

1- فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، ص 272 .

و نظري كه از نفوذ اين عوامل آزاد است. شاعر تحت تأثير احساسات ويژه و نيروي تخيّل، كوهي را كاه و كاهي را كوه مي‌بيند. در يك حال چيزي را در كمال حسن‌وزيبايي و درحال ديگرهمان چيز رادرنهايت زشتي‌وناهنجاري مي‌بيند. (1)
هر يك از مفاهيم اعتباريه را كه در نظر بگيريم خواهيم ديد بر روي حقيقتي استوار است. يعني يك مصداق واقعي و نفس الامري دارد و نسبت به آن مصداق، حقيقت است. چيزي كه هست ما براي وصول به منظور و مقصودهاي عملي خود در ظرف توهم خود چيز ديگري را مصداق آن مفهوم فرض كرده‌ايم و آن مصداق جز در ظرف توهم ما مصداق آن

مفهوم نيست و در حقيقت اين عمل خاص ذهني كه ما نامش را اعتبار گذاشته‌ايم يك نوع بسط و گسترش است كه ذهن روي عوامل احساسي و دواعي حياتي در مفهومات حقيقي مي‌دهد و اين خود يك نوع فعاليت و تصرفي است كه ذهن بر روي عناصر ادراكي مي‌نمايد و اين تصرف تحت تأثير تمايلات دروني و احتياجات زندگاني واقع مي‌شود. (1)

1- اصول فلسفه و روش رئاليسم، علامه طباطبايي، مقدمه و پاورقي شهيد مطهري، جلد 2، مقاله 6، پاورقي صفحه 286 .

بشر بالذات متفكر است. صورتي از تفكر و كمال آن در شعر و حكمت انسي تجلّي‌مي‌كند.ذات‌تفكرشعري ابداع‌است. (2)

از اين جاست كه شعر همچون ديگر هنرها يا ابداع ديگر هنرها يا ابداع نفس و

1- اصول فلسفه و روش رئاليسم، علامه طباطبايي، مقدمه و پاورقي شهيد مطهري، جلد 2، مقاله 6، پاورقي، صفحه 288 .

2- ماهنامه‌مشرق‌شماره1، 1373، محمدمددپور، (تلقي كلمات درحضورشاعرانه)، صفحه36 .

احساسات و فرعونيت است كه توسط الهام و القاء نفساني و شيطاني صورت مي‌گيرد يا ابداع عالم ملكوت كه توسط الهام و القاء رباني و ملكي حاصل مي‌شود و در اين نسبت هنر ديني و غيرديني و شعر حقيقي و غير حقيقي به وجود مي‌آيد.(1)

شعر حقيقي و قدسي تابع حكمت دين مبين اسلام و رسول گراميش حضرت محمد صلي‌الله‌عليه‌وآله و علي عليه‌السلام است. در حالي كه شعر غيرحقيقي و غير قدسي تابع حكمت متفلسفاني‌است‌كه به باطن حكمت راه‌نيافته‌اند. (2)

جامعه‌شناسي و تئوري‌هاي علم اجتماع شعر را به مثابه يك شيء تصور مي‌كنند كه ذهن جامعه آن را خلق كرده و تمام ماهيت و مميزه شعر و ذات و هنر

1 و 2 - فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، ص 273 و 280 .

محدود مي‌شود به آن غايات اجتماعي شعر يا مبدأ اجتماعي شعر. وقتي درباره يك شاعر تحقيق مي‌كنند بلافاصله سراغ جامعه‌اي كه او در آن به سرمي‌برده مي‌روند. در واقع يك نوع ديدار ارسطويي در اين نوع علم اجتماعي است كه حتي در نوع علم اجتماعي ماركس هم شعر تابع اوضاع مدني و اجتماعي و توليد اجتماعي است، و در وسيع‌ترين كاربرد و منشائيت اثر شعر را هم به جهت اجتماعي مي‌برند كه البته اين تئوري

متناسب با تئوري محاكات ارسطويي و در نقطــه مقابل تئــوري ابداع شعــري است كه در دوران جديــد خيال‌پردازان از نــوع نفسانــي آن حمايــت مي‌كننــد. البتــه مي‌تــوان گفــت شعــر جــز سيــر و سلـوك آزادانه هنرمند در عوالم نفس نيست. (1)

1- ماهنامه مشرق، شماره 1، محمد مددپور، سال اول، ص 37 .

در فرهنگ اسلامي و مسيحي فلسفه و شعر از يكديگر جدايي ذاتي ندارند ولي از زماني كه فلاسفه‌اي در غرب حكم به جدايي فلسفه و شعر دادند ساحت شعر از عقلانيت و ابداع حقايق ملكوتي به نفسانيت و ابداع حالات نفساني نزول كرد.(1)

شعر از يك ديدگاه روح همه آثار هنري است و نيز باطن همه آثار هنري، زيرا در همه آثار بي واسطگي و حضور وجود دارد. شعر در مرتبه ثاني است كه با صنعت مضاعف آميختگي پيدا مي‌كند و به صورت يك اثر تجسمي ظاهر مي‌شود، يعني آثار تجسمي از شاعر الهام و پرتو مي‌گيرند و مسئله‌آموز او مي‌شوند. پس يك نقاشي يا معمار در مرتبه اول شاعر است. شاعران در مقام

1- فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، ص 282 .

ابناء ولايت داشته‌اند و معلم قوم خود بوده‌اند. با مرگ حضور شاعرانه ديني شعر از اوج به حضيض تنزل مي‌يابد و فلسفه بر دين و شعر حكمي كه نزديك‌ترين بيان به دين است مستولي مي‌شود و مسخشان مي‌كند. به اقتضاي كلام شعري در زمره موهومات تلقي مي‌شود. به همان نسبتي كه انسان از حقيقت اصيل فاصله مي‌گيرد و گرفتار حقيقت مجازي مي‌شود اين بعد بسط مي‌يابد. اين را بايد گفت كه حقيقت مجازي نيز ذي‌مراتب است. يعني اين حقيقت از مرتبه پرستش اسماء متكثر الهي تا پرستش نفس اماره بشري تحقق پيدا مي‌كند. با رفع حضور حقيقي واسطگي خيال، شأنيت معنوي و روحاني خيال رفع مي‌شود، چون خيال اساسا واسطه در ابداع است. زيرا عالمي كه ماوراي حس و حتي در طوري وراي طور عقل بشري متقرر است با زبان محسوس و معقول عبارت قابل بيان نيست. به قول عين القضاة همداني اصلاً زبان شعر و حكمت انسي (معرفت نه علم) زبان عبارتي نيست. الفاظ زبان عبارت مصداق اين عالم

ماوراي حس و عقل نيست. در واقع مرتبه‌اي از ذات عالم كه در شعر تجلّي مي‌كند و شاعر با آن نسبت بي‌واسطه پيدا مي‌كند فقط با زبان اشارت ابداع مي‌شود كه عين‌القضاة از آن در «تمهيدات» به تشبيهات و الفاظ متشابه تعبير مي‌كند كه متعلقش عالم ازلي است. با اين مبدأ ازلي

همواره در ادوار تاريخي يك نسبتي نو حاصل است و آدمي به تجربه مبدأ دست يافته كه اين خود در نسبت به مبدأ يك شأن آيينگي و مظهريت را براي او ظاهر مي‌سازد. اين عوالم بالا و متعالي بواسطه خيال منفصل به مرتبه صورت محسوس خيال متّصل آدمي تنزل مي‌يابد. همين تمثّل به شاعر و هنرمند شأن ابناء مي‌بخشد. اما زماني كه عالم شاعر كور و تاريك شد جهان انساني تاريك‌تر و ناپيداتر مي‌شود و دنياي آدمي محدود مي‌شود به دنياي نفساني و رسوبات هيولايي نفس اماره كه زشتي كثافت مأبانه آن در شعر منتشر مي‌شود. آن عالم ماورايي محدود مي‌شود به عالم

نفساني و ديگر خيال آدمي در عالم ماورايي سير و سلوك و طيراني ندارد. در اين جا متعلق خيال انسان هبوط مي‌كند به اسفل‌السافلين نفس اماره انساني. هر سيري كه هنرمند و شاعر مي‌خواهد داشته باشد يك سير مجازي و قلابي و دروغين در نفس اماره است. عرفاني كه در اين جا در كار است يك عرفان شيطاني و نفساني است. به هر حال در دوره جديد و معاصر، بشري كه با عالم نفساني سر و كار دارد زيبايي و جمال هم كه برايش در كار است و از كمال هم سخن مي‌گويد و از عرفان، اما عرفانش و كمال و معنويتش قلابي است. عرفان حقيقي از جهان حاضر رخت بربسته است. به قول حكماي انسي و قدماي عالم اسلام اين زيبايي و جمال «هادي» نمي‌تواند باشد. چنان كه اشاره رفت دو هنر كلي در عالم تحقق يافته به اقتضاي تحقق حقيقت حقيقي يا مجازي يك هنر واسطه براي تعالي و يك هنر واسطه براي تداني است. در مرتبه و مقام اول،

مخاطب شاعر به اسماي حسناي الهي دعوت مي‌شود و به جهان‌هاي برين متذكر مي‌گردد. در مرتبه ثاني مخاطب با نفس امّاره شاعر همدلي و هم‌حالي پيدا مي‌كند و در اعماق نفس او به تجسس مي‌پردازد. در حالي كه يك شاعر كه زبانش زبان تعالي‌است راه‌تقرب به‌عالم‌قدس يامظاهر و جلوات عالم قدس را فراهم مي‌كند. (1)
با توجه به مراتب بالاست كه معتقديم شعر نو، كه تقليدي از انقلاب نفساني غرب در شعر است، راه را براي پرستش نفس اماره جمعي در شعر همواره كرده است. توجهش را از عالم قدس و از عشق حقيقي و مقصد و غايت زندگي برگرفته و متوجـــه درونيات و كثرات و شهوات شده است. (2)
1- ماهنامه مشرق، شماره 1، محمد مددپور، سال اول، ص 36 .
2- فلسفـــــــه هنــــر، احمـــد رضـــا بسيــــج، ص 284 .

اين‌جاست كه جاهليت مدرن در شعر، متفاوت از جاهليت قبل از اسلام و

مرگ شعر آغاز مي‌شود. با از ميان رفتن محتوي و معناي شعر راه براي از ميان برداشتــن صــورت مقفّــاي آن نيــز باز مي‌شود .(1)
پل والري شعر را چيزي نظير بازي و يا مراسم مذهبي مي‌شمرد و مي‌گفت كه شعــر هدفي به جــز خودش ندارد و به فكــر نتيجه‌گيــري از آن نبايد افتاد. شعر را به رقص و نثر را به راه رفتن تشبيه مي‌كرد و مي‌گفــت كه راه رفتن معمــولاً بــه ســوي مقصدي است، امـا رقـص مقصـدي نــدارد و رقص كنان به ســوي مقصــدي رفتــن مضحــك خواهد بود. (2)

پل الوار مي‌گويد: توهم، معصوميت، خشم، حافظه، قصه‌هاي قديمي، ميز و دوات، منظره‌هاي ناشناخته شب گردنده، خاطرات ناگهاني، پيشگويي‌هاي عواطف، احتراق افكار و احساسات و اشياء، برهنگي كور، اقدامات اصولي، تشتت منطق تا حد پوچي، استفاده از پوچي تا حد عقل طاغي، اين است شعر، ولي حروف مصمّت و مصوّب و كلمات خوش آهنگ را با زبردستي يا ناشي‌گري، جفت و جــور كردن شعــر نيست. بايــد فكــر آهنــگ‌دار را كه بــه طلب و نقاره و وزن و قافيــه نياز نــدارد به گفتــن واداشــت. (1)
هنر ديني و شعر حقيقي انسان را مي‌خواهد از عالم محسوس بِكَند و به آسمان‌هاي برين ببرد. با ابداعي كه براي او حاصل مي‌شود يعني شاعر يك سير صعودي و نزولي به اقتضاي مظهريت خود دارد و مخاطب را با سير خويش بالا

1 و 2 - مكتب‌هاي ادبي، رضا سيد حسيني، ص 325 و 457.
1- مكتب‌هاي ادبي، رضا سيد حسيني، ص 456 .

و پائين مي‌برد. اما هنگامي كه ساحت متعالي و معنوي قدس براي شاعر فروبسته شد در نفس امّاره خود فرومي‌ماند و در مدار بسته نفس اماره‌اش سير مي‌كند و صعود و نزول عالمش و خيالش هم محدود به همان دايره متحداني و دل به هم زدن نفس ممسوخ مي‌شود. در گذشته نيز شاعران نفساني و مضلّ وجود داشتند اما غلبه با شاعران هادي و روحاني بود و دامنه سيران و طيران روح و خيال شاعر تا لاهوت است اما با شعر نو اين عالم فروبسته شده شعر نيز به تبع اين فروبستگي دچار مرگ مي‌شود. مرگ شعر با اشتغال به الفاظ شاعران و نابودي طيران و سيران روح و خيال آدمي و فروبستگي عالم قدس حاصل شده است. (1)
1- ماهنامه مشرق، شماره 1، تلقي كلمات در حضور شاعرانه، محمدمددپور، سال‌اول، ص 37 .

مفاهيمي كه من از آن‌ها حرف مي‌زنم همان مفاهيم اسلامي است، مفاهيم صدر اسلام است، آنچه كه كهنه نمي‌شود مفاهيم است. كهنگي در همه چيز راه مي‌يابد جز در مفاهيم اصيل انساني. اين‌ها كهنگي بردار نيست ابزارها عوض مي‌شوند، رابطه‌ها عوض مي‌شوند، قالب‌ها عوض مي‌شوند، اما مفاهيم اصيل انساني هيچ‌وقت عوض نمي‌شوند. شرافت‌هاي انساني، كرامت‌هاي انساني، حسن‌ها و قبح‌هايي كه عقل انسان آن‌ها را تشخيص مي‌دهد عوض شدني نيست. بنابراين معرفت اسلامي همواره براي ما يك معرفت نو است. خود اسلام از اول در يك قالب صددرصد هنري ارائه شده و آن قرآن است. قرآن از لحاظ زبان هنري پديده‌اي بي‌نظير و استثنايي است. اهل زبان يعني شعراء، فصحا، بلغا و كسانــي كه در ادبيــات و هنر صاحــب نظرند همه متفقا از اول تا امروز در مقابــل اوج هنــري قــرآن اظهــار عجــزكرده‌اند. (1)

(158) شعر و شاعري

اگر شما بخواهيد در ميان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها و انقلاب‌ها و همه پديده‌هاي معنوي بشريت كاوش كنيد، مثلاً فرهنگ و تمدن و تاريخ كشوري را بشناسيد، يكي از بهترين و در دسترس‌ترين كارها اين است كه به شعرشان نگاه كنيد. شعر در حقيقت عنصر اصلي ادبيات است. اين ارزش نفس شعر است. شعر را نسبت به ديگر هنرها بايد اولي شمرد. اگر چه ديگر هنرها هم در جاي خود ستايش‌هاي شايسته خود را دارند و اي بسا در بعضي از آن‌ها كيفيتي هست كه اگر شعر با آن‌ها همراه باشد تجلّي هنر به حدّ اعلي مي‌رسد. (2)

1 و 2 - هنــر از ديدگــاه مقــام معظــم رهبــري. آيــت اللّه سيـــد علـــي خــامنــه‌اي، 1374، دفتــر نشــر فــرهنــگ اســـلامــي، ص 57 و 58.

تأثير در نفوس كه هدف نهايي شعر و كلام غير عادي است، گاه از طريق خيال‌انگيزي حاصل مي‌شود و گاه از راه تحريك عواطف. و بعضي از اوقات هم، البتــه به ندرت ممكــن اســت از طريــق تعليــم و ارشاد نفوس را منقلب كند. (1)

شاد بودن، يعني در جهان واژه‌ها به گردش رفتن و در ميان باغ سخن گلچيني كردن، براي شاعر حالتي هميشگي است. خواه معنايي كه روان او بدان رد كرده است در بيان درد دوري باشد و خواه در زمينه شگفتي از كار جهان، و خواه در زمينه گشودن رازي از پستي و بلندي انسان. (2)

1- شعـري بي دروغ، شعـر بي‌نقـاب، عبدالحسيـن زرين كوب، انتشارات جاويدان، ص 74 .

2- شعـر چيسـت؟ اسماعيـل، هومـن محمـود باخويـي، چـاپ اميـركبير، ص 78 .

زماني اثر هنري ارزشمند است كه مخاطبين در مواجهه با آن اثر، به مراتب برتر وجود در حيات طيبه برسند و محو ذات و صفات حق‌تعالي گردند. وظيفه هنر اسلامي تقويت ياد خدا از طريق بيان زيبايي‌هاي آفرينش است و اگر يكي از اهداف آفرينش به طور متوسط عبادت حق‌تعالي است پس هنر بايد مخاطب خود را به اين مهم سوق دهد. در اسلام هنر و ايمان با هم هستند. بنابراين هنرمند مي‌تواند در محدوده‌اي به نام بايد و نبايد كار كند. فقه اسلامي زياده‌روي و هرچه گويي را مذموم مي‌شمارد، كه در واقع اين مسأله محدود كردن هنر نيست بلكه پـاك كـردن و جلـوگيـري كـردن از آلودگـي و ابتـذال هنـر اسـت. (1)

1- فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، ص 239 .

اسلام كلام والا و نيز سخن سراي خداجوي را ارج مي‌نهد. سخن زيبا نشانه‌اي از خداوند جميل است، و خداوند زيباترين گفته‌ها را كه كلام الهي است بر بال‌هاي فصاحت و بلاغت نشانيده و به پروازي جاودانه درآورده و همه تاريخ را با فروغ درخشان آن، منوّر ساخته است. رسول امين پروردگار، شاعران متعهد را فرمانروايان كشور سخن مي‌خواند. اين سيره نيكوي اولياءاللّه است كه ارجمندترين حقايق را در نفيس‌ترين حلّه‌هاي بيان، بر دل‌هاي پاك عرضه كنند و سخن فاخر و برنده خود را همچون ذوالفقاري پيروز بر پيكر سيه‌كاران دوران فرود آورند. (1)

1- هنـر از ديدگـاه مقـام معظـم رهبـري، سيـدعلـي خـامنـه‌اي، ص 50 .

هنر اسلامي در عين حال كه همانند هر هنر ديگر، ماده آن خيال است و قالب آن انواع هنرها، اما در ميانش حكمت و عرفان و اخلاق و روانشناسي و درس زندگـي نهفتـه است و در يـك كــلام، راه كمـال را بـه تصويـر مي‌كشـد و انسان را به ياد دوران خوش وصل مي‌آورد. (1)

تناسب كلمات پاياني آيات در قرآن كريم

از آنجا كه در بيشتر سوره‌هاي قرآن اين نكته به چشم مي‌آيد كه آيات با يك وزن خاص پايان يافته‌اند بررسي اين نكته جالب به نظر مي‌آيد.

توشيح

توشيح عبارت است از اين كه كلام و سخن، نوعي در قالب و سياق قرار بگيرد كه به تنهايي و «فيحدذاته» چنين ذيلي را بطلبد، به طوري كه اگر متكلم از نطق و تكلم بازايستد، خود مستمعين ذيل آن را زمزمه نمايند. و اين با اصطلاح «تسهيم»

1- فلسفه هنر، احمد رضا بسيج، انتشارات مريد، ص 239 .

توشيح (163)

در نزد بديعيين قريبالمعني است و آن عبارت است از اين كه: كلام طوري طرحريزي شده باشد كه خود آن دلالت بر ذيل خود داشته باشد. و به همين جهت گفتهاند كه: در اين موارد ذيل و فاصله، قبل از آن كه ذكر شود از فحواي كلام معلوم ميگردد. بدرالدين زركشي ميگويد: همين تسهيم و توشيح است كه «ابن وكيع» آن را (مطمع) ناميده است. زيرا صدر آن، شنونده را به طمع و ياد ذيل آن مياندازد و اين نوع سخنوكلاماز عجايببيانوبدايع و شگفتيهاي كلام است. (1)

نخستين كسي كه در اين زمينه وارد شده و در مورد آن سخن گفته و وجود آن را (سجع) در قرآن كريم به طــور كلــي انكــار كرده و گفتــه كه مقــام و شأن قرآن كريم از مبتذلات اهل تكليف در كلام بالاتر است، دانشمند بزرگ،
1- تناســب آيات، آيــةاللّه شيــخ محمــد هادي معرفــت، بنيــاد معــارف اســلامـي، ص 54 .
(164) شعر و شاعري
«استــاد ابــوالحســـن علـــي بـــن عيســـي رمّـــانـــي» اســـت.
او گفته است كه: وجود فواصل (تناسب اواخر آيات قرآن) در مورد آيات قرآن، عين بلاغت و اسجاع و سجع در آن عيب (و ضد بلاغت) است. زيرا فواصل، تابع معاني است ولي سجع و اسجاع به عكس. يعني در آن (سجع) معاني تابع الفاظ است. و در حقيقت همان وارونه جلوه‌دادن دلالت حكمت‌آميز كلام است. به عبارت ديگر: كلام حكمت‌آميز در دلالت را وارونه و برخلاف حكمت درآوردن است. چون‌كه غرض حكيمانه در وضع الفاظ و كلام و عبارات همان اخبار و اظهار معاني است كه حاجت و نياز بشر در انتقال مافي‌الضمير خود به ديگران آن را ايجاب مي‌نمايد. بنابراين هر زمان و هرجا كه مُشاكلت و مُماثلت در فواصل آيــات، باعث رسيــدن بدان هدف (اظهار معاني بدون تكلف) باشد، آن قطعا بلاغت است.
وجود سَجْع در آيات قرآن كريم (165)
اما اگر در مشاكلت كلامي، خود مشاكلت و مماثلت جمله‌ها و عبارات، هدف و مقصود اصلي متكلم بوده و معاني، مفعول‌عنه و مقصود بالعَرَض باشد، در آن صورت قطعا كلام، معيوب و داراي لكنت خواهد بود. زيرا تصوير كلام به اين صورت، تكلف و كوشش بي‌جايي است و راهي است غير از راهي كه حكمت و فلسفه وضع الفاظ، آن را مي‌طلبد.
بنابراين اين نوع كلام و سخن از بي‌ارزش‌ترين و سخيف‌ترين نوع كلام است كه علت سخافت آن همان تكلّف معاني به خاطر الفاظ تابع و پيرو قراردادن معاني نسبت به الفاظ است، بدون اين كه متكلم به جنبه معاني آن توجهي مبذول دارد. و فواصل قرآن كريم، تماما بلااستثناء عين بلاغت و حكمت است. زيرا سبك آن نوعي قرارداده شده كه الفاظ، راه وصول و راه افهام و فهماندن معاني است. معانــي كه مورد احتيــاج متكلم است، به بهترين وجه و صورتي كه از طريق الفاظ بدان دلالت و اشارت

مي‌نمايـد .(1)
(166) شعر و شاعري

شايـد بشود دليـل سخنـان فوق را با ريشه‌يابي كلمه سجع بهتر درك كرد.
سجع در كلام از سجع كبوتر گرفته شده است. زيرا كلام مُسَجَّع جز صداهاي متشاكل و متماثلي كه معاني، در آن مورد غفلت قرارگرفته باشد نيست. چنان‌كه در سجع كبوتر و نغمه‌هاي آن هم، جز يك مشت صداهاي شبيه به هم چيز ديگري نيست، كه همان «هَدير» است.
(هَديـرُ الْحَمامَـة: آن اسـت كـه پرنـده صـداي خـود را در حنجـره خـود قرقره نمـوده و تكرار كنـد) .
1- تناسـب آيـات، آيـةاللّه شيـخ محمـد هـادي معرفـت، بنيـاد معـارف اسلامي، ص 81 .
سَجع در كلام (167)
و معني جمله در سجع هم همينطور است، در صورتي كه معاني به تبع الفاظ بدون هدف و قصد عقلايي و بدون تناسب نياز بدان، آورده شود، به طوري كه غرض و هدف اصلي، آن نبوده و يا فايده‌اي بدان مترتّب نشود و در اين صورت معاني، ملاك قرار نگرفته و كلمات و الفاظ از گنگي و نامفهوم بودن خارج نمي‌گردد، بلكه همانند هدير كبوتـر و بدون معنـي مفهـوم و گنگ كه جز ترجيع صـوت‌هـاي متشـاكـل، چيـز ديگـري از آن استفـاده نمـي‌شـود. (1)

ابوالحسن علي‌ابن عيسي رمّاني مي‌گويد: فواصل در آيات قرآني عبارتست از: حروف متشاكلي كه در مقاطع و خواتيم آيات قرارمي‌گيرد به طوري كه موجب حسن ادراك و فهم معاني آن مي‌گردد. و فواصل در قرآن عامل زيبايي و بلاغت،

1- تناسب آيات، آيةاللّه شيخ محمد هادي معرفت، بنياد معارف اسلامي، ص 83 .

آيات آن است. زيرا زيبايي‌ها و رسا بودن آيات، توسط فواصل آيات، امري است كه در حقيقت تابع معاني بوده و به آن يك نوع حكمت و حسن و زيبايي خاصي مي‌پوشاند و آن را با حكمت و زيبايي ويژه‌اي مي‌آميزد چنانچه يك نوع رونق و منظره و شكل و زيبايي را بدان مي‌بخشد و اين برخلاف اسجاع كاهنان است، زيرا اسجاع درسخن‌باعث‌نوعي عيب، سستي و زيادي‌مي‌باشدوآن‌خلاف‌حكمت است.

دليل اين مطلب اين است كه معاني كلام در اسجاع، تابع و دنباله‌رو الفاظ است و مقصود بالذات الفاظ بوده و معاني بر مدار آن مي‌چرخد و معاني در آن مقصود اصلي نبوده بلكه تبعي است و روي اين جهت اسجاع در حقيقت، قلب حكمت و تبديل آن به ضد حكمت در باب دلالات است. يعني اسجاع ضدّ، بلكه نقيض حكمت است. چون كلام حكيم كلامي است كه صدق خالص و نفع خالص و خير خالص است، اما كلام مسجّع درست در برابر اين معاني و معيارها قرار داد.

بدرالدين زركشي در اين‌باره مي‌گويد: از جمله عوامل و مواردي كه دلالت مؤكد بر وجود وقوع مناسبت و تناسب آيات با همديگر دارد همان مقاطع و فواصل آيات است و آن عبارت است از كلمه‌ها و حروفي كه هم‌شكل و مثل هم باشند و در اين‌گونه موارد حتما بايد لفظ بامعني تناسب تام داشته باشد وگرنه كلام از هم پاشيده شده و با يكديگر بي‌ارتباط خواهند بود. (1)

ـ قاضي ابوبكر محمدبن‌الطيب باقلاني در مورد سجع در قرآن با رمّاني موافقت نموده و اين كار را يك نوع تأييد در مورد نفي و انكار سجع در قرآن قرارداده است و گفته است كه اصحاب ما و اشاعره به طور كلي نظرشان در مورد وجود سجع در قرآن كريم منفي است.
1- تناسـب آيـات، آية‌اللّه شيـخ محمد هـادي معرفـت، بنيـاد معـارف اسـلامـي، ص 42 .

ـ اكثر اصحاب رأي و نظر ـ كساني كه به استدلال‌هاي عقلايي معتقدند ـ رأي و نظر به وجود و اثبات سجع در قرآن كريم داده و گفته‌اند كه: مسجع بودن قرآن كريم از جمله اموري است كه فضل و برتري سخن و كلام بدان روشن مي‌شود. البته به شرطي كه در جاي مناسب خود قرارگرفته و متكلم به مظان آن آگاهي لازم را داشته باشد و بدون اعتساف، تكلـف و مشقـت، كلام بـدان آراسته شود.
و از جمله معيارها و مقياس‌هاي كلامي آن است كه كلام در فصاحت و بلاغت و بيان با آميخته بودن بدان بر ديگر كلام‌ها برتري مي‌يابد. (مانند تجنيس و ترصيع، لفّ و نشر و...) و اين بيان و استدلال تازه علاوه بر آن است كه سجع در قرآن بالفعل واقع شده و وقوع آن بهترين شاهد و گواه بر امكان يك چيز است به اتفاق همه عقلاي عالم. و از جمله نمونـه آن:

«بِرَبِّ هارُونَ وَ مُوسي» (1)
ايـن آيه در سـوره شعـراء طـور ديگـري بيان شده ست و دليل آن را چنيـن ذكـر كرده‌انـدكه:
در سوره شعراء چون فواصل آيات، همه با «نون» بوده است موسي را جلوتر و هـارون را بعد فرمـوده:
«رَبِّ مُوسي وَ هارُونَ» (2)
سپس ابوبكر باقلاني مي‌گويد: اين كه ذكر كرده‌اند نادرست است زيرا اگر قرآن كريم مسجع مي‌بود مي‌بايست بر طبق اسلوب كلام عرب باشد و در اين صورت ديگر اعجازي نمي‌داشت و صحيح نبود كه بگوييم: قرآن معجزه است.
1- 70 / طه .
2- 48 / شعراء .

زيرا كلام مسجع همان است كه كاهنان با آن آشنا بوده و برآوردن آن

قدرت داشته و دارند و مي‌توانند مثل و نظير آن را بياورند و اما آن مواردي كه آنان سجع پنداشته‌اند از قبيل سجع نيست بلكه از قبيل تفنّن در تعبير است. همان‌طور كه دأب و عادت قرآن است كه قصدها و مطالب را در موارد مختلف با تعبيرهاي متفاوت بيان نمايد. البته بقلاني در ردّ قول به سجع در قرآن كريم خيلي مفصل گفتگو نموده به طوري كه چه بسا بتوان ادّعا كرد كه اين نوع طولاني سخن گفتن در مقام ردّ نظريه‌اي خروج از منهج تفاهم و بحث است. زيرا قائلين به سجع در قرآن كريم ادّعا نكرده‌اند كه در تمام آيات قرآن كريم سجع هست بلكه آنها نظرشان اين است كه در برخي از فواصل و مقاطع متقارب سجع هست. بدون اين كه معاني تابع و دنباله‌رو الفاظ باشد. بلكه مَثَل آن مَثَل ساير فواصل و قافيه‌هاي شعري است كه براساس تمكين و توصيف آورده مي‌شود نه اين كه سجع مقصود بالذات و مقصود اصلي بوده و ساير جهات مغفول‌عنه واقع شده باشد. چنـان‌كـه باقلانــي برداشــت نمــوده و قبل از او هم علي ابن عيسي رمّاني. (1)

ـ محمد بن سنان خفاجي مي‌گويد: سخن رماني غلط است كه گفته: «سجع عيب بوده و فواصل به طور مطلق بلاغت است». زيرا آقاي رماني اگر منظورش از سجع آن است كه معاني، هدف و غرض بوده و الفاظ تابع و دنباله‌رو آن است، اين كه قطعا و بلا شبهه عين بلاغت است، خوب فواصل هم همين‌طور است، بدون تفاوت.

و اگر منظور رمّاني از سجع آن است كه: معاني تابع و دنباله‌رو الفاظ و مغفول‌عنه بوده و از باب تكلّف و مشقّت باشد، طبعا اين عيب بزرگي است. ولي

1- تناسـب آيـات، آيةاللّه شيـخ محمـد هـادي معرفـت، بنيـاد معـارف اسلامــي، ص 84 .

فواصل هم همين‌طور است، در صورتي كه تكلّف‌آميز بوده و اصل كلام و سخن، بدان نيازي نداشته باشد. سپس (خفاجي) در ادامه مي‌گويد: به گمان من عاملي كه اينان را وادار ساخته است كه مقاطع آيات را فواصل بنامند و آن مواردي كه حروف آخر آيه‌ها با هم متماثل‌اند، سجع نناميده‌اند همان رغبت و ميل باطني و علاقه قلبي اينان به تنزيه قرآن كريم از وصف و صفتي است كه از ويژگي‌هاي كلام منقول از كاهنان و غير هم بوده و نخواسته‌اند قرآن كريم را به صفتي متّصف بنمايند كه كلام ديگران غير از قرآن بدان متّصف مي‌گردد، بويژه كلام سخيف و مبتذل كاهنان. و اگر انگيزه آنان از نفي و انكار همين است كه به مجرد تسميه و نامگذاري آيات و متصف كردن آنان به سجع برمي‌گردد اين غرض خوبي است و

عيبي ندارد، اما حقيقت غير از اين است.
واقع امر اين است كه «سجع و اسجاع عبارتست از: حروف متماثلي كه در

مقاطــع و فواصل آيــات باشد كه در برخي از آيات هست و اما در همه آيات وجـــودندارد».
و اگر كسي اشكال نمايد و بگويد اگر سجع همانطوري كه شما مشروط ساختي امر محمود و پسنديده‌اي بود، پس چرا در قرآن كريم همه آيات به آن مزيّن نشده‌اند؟
در جواب و پاسخ آن خواهيم گفت كه قرآن همانا به لغت و عرف عرب نازل شده و كلام فصيح اعراب همه‌اش مسجع نبوده. زيرا در سجع يك نوع علائم و نشانه‌هايي دال بر نوعي تكلّف و استكراه و تصنّع وجود دارد، خصوصا در كلام و سخنان طولاني. و لذا قرآن كريم همه آياتش مسجّع نازل نشده به خاطر اين كه بر منوالِ عرفِ طبقه عالي از كلام عرف، ره پيموده باشد و خالي از سجع هم نشود. زيرا سجع با آن بياني كه ما نموديم گاهي اوقات، آراستن كلام بدان بس

زيبا مي‌نمايد و اين همان تنها علت و سبب آن است كه برخي مسجع و برخي بدون آن نازل گشته است. (1)
ـ استاد ادب و اوحد زمان خود ابوالحسن حازم بن محمد قرطبي مي‌گويد: چگونه سجع به طور مطلق و كلي معيوب و عامل عيب به شمار مي‌رود با اين كه قرآن كريم بر اساس اسلوب‌هاي فصيح كلام عرب نازل گشته است و فواصل قرآن كريم در برابر سجع در كلام عرب و در مقايسه و برتري بر آن نازل گشته است. اما دليل اين كه براساس يك اسلوب فقط نيامده، زيرا در انتخاب يك اسلوب به تنهايي امكان دارد نوعي تكلّف و تعسّف غيرحكيمانه باشد و علاوه طبع بشري هم از يك اسلوب ملالت‌آور خسته مي‌شود و بيشتر به فنون مختلف علاقه‌مند است، زيرا افتنان از فنّي به فنّ ديگر از انواع فصاحت وارد شده برتر و بالاتر از استمرار و ادامه يك نوع از كلام است و روي همين جهت برخي از آيات قرآن متماثلة المقاطع نازل گشته و برخي غير متماثل.
1- تناســب آيــات، آيــةاللّه شيــخ محمــد هادي معرفــت، بنيــاد معــارف اسلامي، ص 86 .

البته به نظر نگارنده، سجع همان مقاطع كلامي است كه مبتني بر وقف بوده و در فواصل متقارب قرار گرفته باشد و در قرآن كريم از اين نوع كلام بسيار وجود دارد و اين امري است غيرقابل انكار ولي از نوع تكلّف بار

و تعسّف‌آور غیرحکیمانه آن نیست، بلکه سجع در قرآن کریم از نوع سهل و رسا و نرمي است که الفاظ در آن کاملاً تابع و دنباله‌رو معاني مي‌باشد. و اگر هر جا سجع بر این اساس باشد زیبا و آراسته خواهد بود و قرآن کریم همه‌اش زیباست

و با همه اسباب، ادوات، ابزار و وسایل زیبایي، متناسب است. (1)

مقاطع و فواصل كلام اعم از فواصل مصطلح و اسماعي نزد اهل بديع و دانشمنـــدان آن داراي انــواع گــونـاگـــون و مختلفــي اســـت، مـاننـــد:
1 ـ متوازي: كه دو فاصله و يا بيشتر از يك كلام در وزن و در حروف سجع با هم توافق داشته باشند.
فَيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ اَكْوابٌ مَوْضُوعَةٌ (2)
1- تناسب آيات، آيةاللّه شيخ محمد هادي معرفت، بنياد معارف اسلامي، ص 89 .

2 ـ مُطَرَّف: كه فقــط تنها فواصل در حــروف سجع با هم موافق و مماثل باشند نـــه در وزن.
مَــا لَكُــمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقــارا وَ قَــدْ خَلَقَكُـمْ اَطْـــوارا (1)
3 ـ متوازن: كه فقــط در وزن، فواصــل با هــم موافق و مماثل باشند نه در حروف سجع:
وَ ءَاتَيْنَاهُمَاالْكِتَابَالْمُسْتَبِينَ وَ هَدَينَا هُمَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ (2)
4 ـ مُرَصَّع: كه هم در وزن و هم در حروف سجع موافق و متماثل باشند و در عين حـال كلمه‌ها از تـوافــق در نظــم و تأليـــف هـــم برخـــوردار باشنــد.
1- 14 / غـــاشيـــــه . 2- 13 / نـــوح . 3- 118 / صافّات .

اِنَّ اِلَيْنَـــــا اِيَـــابَهُـــــــــمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنا حِسَابَهُمْ (1)
5 ـ مُتماثِل: كه فواصــل در وزن و در سجع و توازن و تأليف و عدد كلمه‌ها يعنــي در همــه ايـــن مــوارد بـا هـم مـوافــق و مـاننــد هـم بــاشنــد:
وَ اللَّيْلِ اِذا عَسْعَسْ وَ الصُّبْحِ اِذا تَنَفَّسْ(2)
6 ـ مُتقارِب: كه از جهت سجع در تمام اقسام پنجگانه توافقشان و تمــاثلشــان فقــط به واسطــه حــروف متقــاربــه باشــد نـه تماثــل حقيقـــي:
وَ الْقُرآنِ الْمَجيدِ .
1- 25 / غاشيه . 2- 18 / تكـــويـــــــر .

«بَــلْ عَجِبُــوا اَنْ جَاءَهُــمْ مُنْــذِرٌ مِنْهُـمْ فَقالَ الْكافِرُونَ هَذَا شَيءٌ عَجِيبٌ» (1)
مهم اين است كه فواصل براساس اقتضاي نياز طبيعي معاني به الفاظ

خيلي آسان و روان بوده و الفاظ تابع و پيرو معاني باشد بدون اين كه در آن تكلّف و بي‌روّيگي باشد، به طوري كه معاني تابع الفاظ گردد و به گرد وجود آن بگردد و قسم اول كه گوياي رفعت و برتري سطح فرهنگ و زيبايي بيان است، در قرآن جز اين راه و روش نيامده است به دليل علوّ رتبه قرآن در فصاحت، چنان‌كه بدرالدين زركشي گفته است. (2)
7 ـ توأم: كه كلام برمبناي دوفاصله‌در قالب‌بيان‌ريخته‌شده‌باشدبه طوري
1- 2 / ق .
2- تناسب آيات، آية‌اللّه شيخ محمد هادي معرفت، بنياد معارف اسلامي، ص 91 .

كه هريك از آن دو صلاحيت و شايستگي مقطع و آخر كلام شدن را داشته باشد.
لِيَقْضِيَ اللّهُ اَمْرا كانَ مَفْعُولاً وَ اِلَي اللّهِ تُرْجَعُ الاُْمُورُ (1)
8 ـ لزوم ما لا يَلْزَم: اين نيز نوع ديگري است كه بالاتر، والاتر و گوياتر از انواع گذشته در نشان دادن قدرت متكلم در تسخير كلام و در به دست گرفتن رشته سخن است و آن همان «لزوم ما لا يلزم» در اصطلاح علم بديع است و آن عبارتست از اين كه شاعر در شعرش و عبارت پردازد در تمام عبارات و نثرش به يك يا دو حرف و يا بيشتر قبل از «رويّ» ملتزم گردد. مشروط به اين كه به هيچ‌گونه تكلّف، مشقّت، زحمت و دشواري نيفتد.
1- 44 / انفال .

اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكْ وَ وَضَعْنا عَنْكَ وِزْرَكْ الذي اَنْقَضَ ظَهْرَكْ(1)
كه در آخر تمامي مقاطع اين آيات حرف «راء» قبل از «كاف» آمده است.

بهترين نوع سَجع

بهترين نوع سجع در مرتبه اول آن است كه قرينه‌هاي آن مانند وزن شعر مســـاوي باشــد.
فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ(2)
و در مرتبه دوم آن است كه قرينه دوم آن از قرينــه اولـي طولاني‌تـر باشــد.

1- 2 ـ 5 / انشراح .
2- 30 / واقعــــــه .

وَ النَّجْمِ اِذَا هَوي مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوي (1)
و در مرتبــه سوم آن اســت كه قرينــه سوم طولاني‌تــر از قرينه‌هــاي اول و دوم باشــــد.(2)
خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ في سِلْسِلَةٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعا فَاسْلُكُوهُ(3)

در قرآن كريم ختم فواصل آيات به واسطه حروف مدّ و لين (4) و الحاق «نون» بدان فراوان است و گفته شده كه حكمت آن همان تمكّن بخشيدن به سجع فواصل

1- 2 / نجم .

2- تناســب آيــات، آيــةاللّه شيــخ هــادي معرفت، ص 91 .

3- 30 و 31 و 32 / حاقّه .

-4

برايآشناييبيشترباحروفمدّولينبهمسئلهشماره1003رسالهتوضيحالمسائلمراجعهفرمائيد.

و بدست آوردن نشاط به كمك آن است. سيبويه مي‌گويد: اين حروف مدّ را به اين خاطر به حروف رويّ ملحق كرده‌اند كه چون شعر و همچنين نثر و عبارتي كه بر منوال شعر باشد جهت غناء و ترنّم ساخته شده است. روي اين جهت به حرف آخر حرفي را كه از جنس حركت آن بوده ملحق كرده‌اند براي آن كه شعري را بدان ترنّم و انشاء نموده و بخوانند. اما اهل حجاز اين قافيه‌ها را به همان حال ترنّم واگذارده و به همان كيفيت مي‌خوانند تا آن كه آن را از كلام غير غنايي جدا نمايند و اما گروهي از بني تميم به جاي حرف مدّ «نون» بدان ملحق مي‌نمايند. (1)

1- تناســب آيــات، آيــةاللّه شيــخ محمــد هــادي معــرفــت، بنياد معارف اسلامي، ص 97 .

فواصل قرآن كريم برمبناي وقف قرارداده شده است زيرا فواصل قرآن اسجاعي است كه در آن الفاظ تابع و داير مدار معاني است و همچون اسجاع كاهنان نيست. روي همين اصل است كه مرفوع با مجرور و بالعكس، مقابل هم درد و فاصلــه نزديك به هم قرارگرفته‌اند و همچنين مفتوح و منصوب غيرمنّون.

مثـــــال: اِنّـــا خَلَقْنَــاهُـــــمْ مِـــنْ طِيـــــنٍ لازِبٍ عَــذَابٌ وَاصِــبٌ (1)

گاهي گفته شده است كه در صورت اطلاقً قافيه‌هاي مقيّد (سكون وقفي) حركات آنها بايد توافق داشته باشد و همچنين است در سجعي كه مبني بر سكون اواخر جمله باشد. (2)

1- 9 ـ 11 / صـــــــافّـــــات .

وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ وَ يُنْشِـيءُ السَّحـابَ الثِّقالَ (1)

جـــــاراللّه زمخشـــــري دربـــــاره سجـــــع مـــي‌گـــويـــــد:

رعايت مجرد فواصل بما هو فواصل كلام را زيبا نمي‌نمايد مگر اين كه رعايت آن همراه با سداد معني و استواري آن براساس سبكي كه مقتضاي حسن نظم و التيام كامل باشد، همچنان‌كه انتخاب الفاظ شيرين و پشت سرهم به تنهايي زيبا نيست مگر اين كه مطيع و تابع صددر صد معاني باشد. البته معاني صحيح و منظم. يعني معاني كه برطبق حكمت عقلاني نظم يافته باشد و اما اگر جنبه معاني

1- تنــاســب آيــات، آيــةاللّه شيــخ محمــد هــادي معرفــت، بنياد معارف اسلامي، ص 98 .

2- 11 و 12 / رعد .

از نظر دور داشته شود و فقط به تحسين الفاظ تنها پرداخته شود بدون اين كه مؤدي و معاني آن در دل‌ها منظور باشد، اين نوع كلام از بلاغت هيچ بهره‌اي حتي به اندازه فتيل (نخ نازك داخل بريدگي هسته خرما) نخواهد داشت.

ترك رعايت تناسب در عطف بين جمله‌هاي فعليه به خاطر رعايت جانب فواصل نمي‌توان نمود به اين بهانه كه اين نوع رابطه يك رابطه لفظي است كه هيچ غرض و هدفي عقلاني ندارد، زيرا به دليل تقديم و تأخير در

این دو جمله به خاطر قصد اختصاص انجام شده پس جنبه لفظي هم رعایت آن گاهي اوقات لازم بوده و چه‌بسا بدون‌آن تناسب‌لازم نباشد. (1)

1- تناسـب آیـات، آیـةاللّه شیـخ محمـد هـادي معرفـت، بنیـاد معـارف اسلامي، ص 98 .

زبان هنر، بين‌المللي است و بدور از مرزهاي جغرافيايي مي‌تواند با ملت‌ها و قوم‌هاي گوناگون ارتباط برقرار كند. زبان هنر زباني است كه مي‌تواند هرگونه پيامــي را در كوتاه‌تريــن زمان ممكــن و با تأثيــري زياد به ديگران منتقل كند. و از آنجا كه شعر يكي از مصاديق بارز هنر است مي‌تواند زبــان رسانــدن حقايــق دين باشــد و واقعيت‌هــاي زندگي و اصول حيــات معقــول را به مخاطــب منتقــل كند. مي‌توانــد زندگــي را و هم راه چگونه زيستن را نشان دهد و بــا بيــان شيــوا و رســا بــر طبــق موازيــن اصيــل دينــي هــم دردهــــا را بيــــان كنــد و هــم راه درمـان را ارائــه دهـــد.

(190) شعر و شاعري

مي‌تواند ارزش‌هاي برتر زندگي و آرمان‌هاي انسان واقعي و سرانجام مقصد را به انسان بنماياند و به نوعي روح تعهّد را در انسان‌ها بدمد.

و امروزه كه ردّ پاي تهاجم فرهنگي را مي‌شود در متن زندگي‌ها احساس كرد پس بايد بهتر و بيشتر از گذشته هنر را چون اسلحه‌اي دريافت و از حيثيت و فرهنــگ و آداب ديــن و حكمت و عرفان خود پاسداري نمود.

«الهــي! خَلِّصْنــا عَــنِ الاِْشْتِغـالَ بِالْمَلاهِي وَ اَرِنَا الحَقايِقَ الاَْشْياءِ كَما هِيَ»

فهرست منابع

تفسیـــر جـــوان (برگرفته از تفسیرنمونـــه آیةاللّه مکارم شیرازي)، محمد بیستوني،انتشارات بیان جوان،
چــــاپ اول، جلـــدهـــــاي 1 تا 30.
بیستونـــي، محمد، فهرستواره‌موضوعي تفسیرجوان، اوّل، قم، انتشارات بیان‌جوان .
تفسیربیـــان (برگرفته‌ازتفسیرمجمع‌البیان طبرسي)، محمد بیستوني ،انتشارات فراهاني ، چــــاپ اول .
بیستوني، محمد، فهرستواره‌موضوعي تفسیر بیـان، اوّل،تهران، انتشارات فراهاني .
قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازي .
آییـــن انتظـــار (خلاصه مکیـــال‌المکـارم)، واحـــد پژوهشـــي مسجـــد مقـدس جمکران، 1383، اول،
انتشــــارات مسجـــــد جمکـــــران .
اطلاعـــات عمومـــي سخن، مهدي یداللهي،1373، اول، تهران، انتشارات سخن .
(192)
ادبیـــات و تعهـــد در اســـلام، محمدرضـــا حکیمـــي، 1379، یازدهـــم، قـــم، نشـــر فرهنگ اسلامي .
تفسیـــر و نقـــد و تحلیـــل مثنـــوي مولـــوي، حـــج 7، محمد تقـــي جعفـــري، 1363، دهـــم، اسلامي .
تناســـب آیـــات، آیـــةاللّه شیـــخ محمـــد هـادي معرفـت، 1373، اول، قم، بنیـــاد معـــارف اسلامـــي .
تماشاگه راز، مرتضي مطهري، 1359، اول، تهران، صدرا .
تحوّل شعر فارســـي، زین‌العابدیـــن مؤتمن، چاپ شرق .
تفسیـــر نمـــونـــــه، ج 15، 18، 19، 24، ناصـــر مکـــارم شیـــرازي، تهـــران، دارالکتـــب الاسلامیـــه .
ترجمـــه المیـــزان، ج 15،17،19، علامـــه طباطبایـــي، ترجمـــه سید محمـــد باقـــر موســـوي همـــــدانـــي، قــــم، انتشـــــــارات اسلامـــــي .
تفسیـــر جـــامـــع، ج 5، 7، سیـــد ابـــراهیـــم بـــروجـــردي، ســــوم، تهــــران، انتشـــارات صـــدرا.
تفسیـــر انـــوار درخشـــان، ج 12، 13، سیـــد محمـــد حسینـــي الهمدانـــي، تهـران، کتابفروشي لطفي.

(193)
تفسيــر منهــج الصادقيــن، ج 6، 7، ملافتــح‌اللّه كاشانــي، دوم، تهــران، كتابفــروشــي اسلاميــه.
تفسير روض‌الجنــان و روح الجنــان، ج 14، 16، حسيــن بن علـي محمد بن احمد الخزايي نيشابوري،
مشهد، بنياد پژوهشاي اسلامي آستــان قــدس رضوي .
تفسير اثني عشري، ج 9، 11، حسيــن بن الحسينــي الشاه عبدالعظيمي، اول، تهران، انتشارات ميقات.
راه وصال (وظائف مؤمنين در زمان غيبت امام زمان "عجل‌اللّه تعالي و فرجه الشريف")، سيدرضا حسيني
مطلق، 1380، دوم، پارسايان.
شعــر چيست؟ (اسماعيــل، محمــود، هومن) خويــي، 1356، دوم، امير كبير .
شعر بي‌دروغ شعر بي‌نقاب، دكتر عبدالحسين زرين‌كوب، 1356، سوم، جاويدان.
شعروموسيقي‌وسازوآوازدرادبيات‌فارسي،ابوتراب رازاني،1340، اداره كل نگارش وزارت آموزش و پرورش.
شعــر معــاصــر عـــرب، محمــد رضا شفيعــي كدكنــي، 1380، اول، تهــران، انتشــارات سخــن.
(194)
فلسفــه هنــر، احمد رضــا بسيــج، 1380، اول، شهركرد، انتشـــارات مريــد.
فصلنامــه شعــر، ج 35، حــوزه هنــري حســن بنيانيــان، 1383، چاپ معاصر، سال دوازدهم، تهــران، انتشارات سوره مهر.
فرهنــگ جامــع عـربـي ـ فارسي، ج 1، احمــد سيــاح، 1348، چهــارم، تهــران، محمــود فرديــن.
قاموس قــرآن، ج 4، سيــد علي اكبر قرشـي، 1354، اول، تهــران، فردوســي .
معــارف و معاريــف، ج 6، سيـــد مصطفــي حسينــي دشتــي، 1376، دوم .
مكتب‌هاي ادبي، رضا سي حسيني، دوم .
مــاهنـــامـــــه مشـــرق، دوره اول، ج 1، محمـــــــد مـــــددپـــــــور ، 1383، اول .
مفاتيــح الجنــان، حــاج شيــخ عبـــاس قمـــي، 1345، دوم، تهــران، انتشـــارات علمـــي .
مراثـــي وصـــال شيـرازي، علي اكبر نوري زاده، 1390 قمـــري،

شيراز، كتابخانه احمدي.
(195)
مباني موسيقايي الحان و نغمات قرآن كريم، حسن سلطان پناه، 1382، اول، تهران، اسوه.
ميزان الحكمه، محمد محمدي ري شهري، 1381، سوم، قم، دارالحديث .
نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتي ، 1382، اول، تهران، اسوه .
هنر از ديدگاه مقام معظم رهبري، سيد علي خامنه‌اي، 1374، پنجم، دفتر نشر فرهنگ اسلامي .
نرم‌افزار بحارالانوار .
نرم‌افزار الغدير .
نرم‌افزار نورالانوار 2.
نرم‌افزار جامع التفاسير .
(196)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رايگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندين سايت مذهبی ديگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران (0311)2333045
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹